

نبرد خلق

سی خرداد، نقطه عطف
جنبش رهائی بخش
مردم ایران گرامی باد

کارگران همه کشورها
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 157 .22 June 1998

شماره ۱۵۷ دوره چهارم سال چهاردهم - اول تیر ۱۳۷۷

\$ 1 , 2 DM , 7 Fr

آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۷ فرانک

یادداشت سیاسی ماه

مهدی سامع

برخی مسائل مبرم محیط زیست

به مناسبت روز جهانی محیط زیست

در صفحه ۱۳

عملیات واحدهای نظامی

مجاهدین خلق در تهران

- ۱- عملیات مجاهد شهید هادی همایون، انفجار داستانی انقلاب اسلامی
- ۲- عملیات مجاهد شهید وحید شگری پور
- ۳- عملیات مجاهد شهید فرشته اسفندیاری

در صفحه ۱۶

دیدگاهها

فاکتور دوم

یک سیاست روبه مردم و مدافع دگرگونی، همواره رفرم را از زاویه تأثیری که می تواند در تغییر روابط مسلط در حوزه عملش به جای نهد، ارزش گذاری می کند. رفرم در خود، و برای خود، همانقدر بی معنا و پیرت است که تصور قائم به ذات خود بودن پشم مزیونس! درک مزبور، امکان شناخت تفاوت میان آراستن نقش ایوان، با اصلاحات را فراهم می آورد و از این هم مهمتر قادر به بررسی تواناییهای مادی و دامنه فراگیری رفرم می باشد.

در صفحه ۱۱

۹ اعتراض کارگری ظرف یک

هفته در ایران

اعتصاب تانکرها در پالایشگاه اصفهان

تورر رهبران سنی

در صفحه ۲

تیم ملی فوتبال نماینده مردم در جام جهانی یا نماینده رژیم؟

آخوندهای مرتجع به تنها چیزی که فکر می کنند بیرون آمدن از انزوای سیاسی و تنگنمایی است که به دلیل تلاش شبانه روزی اپوزیسیون گریبانشان را گرفته و نه به ورزش و خواستهای مردم ایران.

در صفحه ۱۲

کشتار پیشمرگان کرد ایرانی

توسط PKK در پیرانشهر

در صفحه ۱۶

یادداشتهای پراکنده

در صفحه ۶

امداد غیبی

پشتیبانی از رژیم ایران با سیاست روابط اقتصادی با هر فرض محالی دستاوردی برای مردم ایران نخواهد داشت. البته در طبیعت قراردادهای اقتصادی تاکنون منعقد شده نیز، از آنچه مصرف و اجناس مصرفی است که بهبود زندگی روزمره را نوید می دهد هیچ نشانی نیست. این قراردادها کلا یا بخش صنایع سنگین و نفت یا بخش تاسیسات را در برمی گیرند.

در صفحه ۱۰

درسهای جنبش کارگری

سوسیالیسم و سندیکاها (۶)

در صفحه ۵

سالروز ۳۰ خرداد، نقطه عطف جنبش رهائی بخش مردم ایران و یاد دهها هزار زن و مرد ایرانی که در راه رهائی مردم ایران جان باختند را گرامی می داریم. ۳۰ خرداد را در شرایطی گرامی می داریم که ایام بحرانی که طی دو ماه گذشته سراسر رژیم را فرا گرفته را می توان با بحران سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ و یا ماههای آخر حکومت شاه مقایسه نمود. ماه گذشته در تظاهرات ۲ خرداد و بعد از آن در ۴ خرداد، شمارها از آن چه هر یک از جناح بندیهای تشکیل دهنده رژیم به آن متوسل می شوند، فراتر رفت و خط و نشان کشیدن و صف بندی درون رژیم هر چه بیشتر صراحت یافت. آیت الله خزعلی از فقهائ شوری نگهبان، رئیس جمهور را دعوت به ندامت و عذرخواهی از «امت» نمود، به گزارش روز ۸ خرداد خبرگزاری جمهوری اسلامی آخوند خزعلی، عضو شورای نگهبان می گوید: «رئیس جمهور باید در یک مجمع عام، صریحا به اشتباه خود اعتراف کند و گرنه من می ترسم از پس گردنی خدا و همه مردم. رئیس جمهور صاف باید بگوید من اشتباه کردم». محاکمه شهردار تهران به جریان افتاد، انتشار روزنامه جامعه که با افشای سخنرانی فرمانده سپاه پاسداران مورد غضب خامنه ای قرار گرفته بود به حکم دادگاه متوقف شد و مدیر مسئول آن که خود از سرکردگان سپاه پاسداران و از عوامل اطلاعاتی بوده، برای مدت یک سال از کار مطبوعاتی منع گردید، فشار بر آقای منتظری علیرغم خواست و حرکتهای اعتراضی هوادارانش، همچنان ادامه یافت.

در ماه گذشته جنبشهای اعتراضی و اعتصابی در کارخانه ها و دانشگاهها ادامه یافت و سران رژیم پیرامون استفاده، جریان سوم، از شرایط بحرانی کنونی هشدار دادند. در چنین شرایطی رزمندگان مجاهدین خلق مبادرت به سه رشته عملیات نظامی علیه پایگاههای سرکوبگر رژیم در تهران نمودند. تا قبل از این عملیات سران رژیم از معرفی کامل، جریان سوم، خودداری می کردند. اما پس از این عملیات نظامی دیگر برای هیچ کس تردیدی باقی نماند که هشدارهای اصلی ترین گردانندگان رژیم پیرامون استفاده، جریان سوم، از شرایط بحرانی کنونی، واقع بینانه بوده است.

بقیه در صفحه ۲

یادداشتهای پراکنده

صفحه ۶

دو نظر در مورد طعم گیلاس

صفحه ۳

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

۹ اعتراض کارگری ظرف یک هفته در ایران

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران طی اطلاعیه ای به تاریخ ۸ خرداد نوشت: به گزارش ستاد فرماندهی مجاهدین خلق در داخل کشور، اعتصاب و کم کاری ۵۰۰۰ کارگر کارخانه شیشه سازی همدان وارد سومین ماه خود شد. دلیل این اعتصاب تاخیرهای طولانی در پرداخت حقوق و عدم امنیت شغلی می باشد. بنا بر همین گزارش، صدها تن از کارگران کارخانه لاستیک سازی همدان نیز طی روزهای اخیر دست به اعتراض و کم کاری زده اند. در هفته اخیر ۹ اعتصاب و اعتراض کارگری در شهرهای تهران، اصفهان، کرج، همدان و بهشهر صورت گرفته است. طی دو ماه اول سال جاری ایرانی، ۲۱ مارس تا ۲۱ مه، شمار حرکات اعتراضی در شهرهای مختلف ایران نسبت به مدت مشابه در سال گذشته حداقل ۳ برابر افزایش داشته است.

اعتصاب تانکرها در پالایشگاه اصفهان

از اصفهان گزارش رسید که بیش از ۴۰۰ دستگاه تانکر حمل کننده سوخت در پالایشگاه اصفهان از بامداد امروز دست به اعتصاب زدند که این امر موجب کمبود عرضه بنزین در جایگاههای سوخت شده است. رادیو اسرائیل ۳/۷۷/۷۷

ناراحتی از مراسم سینه زنی تیم ملی فوتبال ایران

بازیکنان تیم فوتبال ایران شب قبل از بازی در جام جهانی به جای استراحت مکفی، در مراسم عزاداری مذهبی طولانی شرکت کردند و قتل یک امام شیعیه قرن هفتم را با سینه زنی و گریه، برگزار کردند. این مراسم سه ساعته، ساعت ۱۲ شب تمام شد و طی آن چراغها طبق سنت خاموش شد و بازیکنان سینه زنی کردند. جلال طالبی مربی تیم ایران به خبرنگارانی که در این مراسم شرکت کرده بودند گفت از این که بازیکنان به جای یک استراحت شبانه کافی مجبور شده اند در این مراسم شرکت کنند، ناراحت شده است. این خبرنگاران گفتند این مراسم به دستور سفارت ایران در پاریس برگزار شده است. خبرنگاری آسوشیتدپرس ۲۴/۷۷/۷۷

تورر رهبران سنی

رادیو اسرائیل در برنامه ۳/۷۷/۷۷ گفت: جامعه اهل سنت در ایران با انتشار بیانیه یی اعلام کرد که افراد مسلح رژیم رهبر یکی از طوایف سنی ایران را در استان سیستان و بلوچستان همراه با سه تن از یارانش ترور کردند. در این بیانیه آمده است، افراد مسلح بسیجی در یکی از شبهای هفته پیش با سه اتوموبیل راه را بر اتوموبیل رهبر طایفه گمشادزهی در بلوچستان بستند و چهار نفر سرنشینان آن را به گلوله بستند و در جا کشتند. رهبر طایفه گمشادزهی سردار شریف خان نام داشت.

تسلیمت

باتأسف بسیار، خبر درگذشت مادر مجاهد خانم رقیه نیاکانی مقدم، مادر آقای جلال گنجبه ای را دریافت کردیم. خانم رقیه نیاکانی مقدم در اثر بیماری قلب در شهر رشت درگذشت. درگذشت ایشان را به آقای جلال گنجبه ای، دوستان و بستگان خانم نیاکانی مقدم تسلیم می گوئیم.

یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه ۱

استدلال هشدار دهندگان مبتنی بر این بود که وجود شکاف عمیق در نظام ولایت فقیه و تضاد در صف بندی اصلی نظام در مقابل یکدیگر، هرگاه به یک مصالحه و سازش (طبعاً به سود ولی فقیه) منجر نشود، «جریان سومی» که «در خارج از مرزها» در «کمین» نشسته است، از این شرایط استفاده خواهد کرد و به قول رفسنجانی «یک وقتی می بینید که هیچی نیست» عملیات نظامی مجاهدین خلق، «جریان سوم» را نه در «خارج از مرزها» بلکه در قلب تهران نشان داد و دیگر سران رژیم ناچار نخواهند بود در لافه و برای پنهان کردن سیمای واقعی این جریان به خود زحمت دهند.

پس از انجام این عملیات، گروهی به مخالفت و محکومیت آن برخاستند. در اینجا به ماهیت این گونه افراد و گروهها نمی پردازیم و تنها به ماهیت استدلالهای آنها اشاره ای می کنیم.

در مخالفت با این عملیات چندین استدلال مطرح شده است. عده ای گفتند، در شرایطی که تضادهای درونی رژیم شدت گرفته، این عملیات سبب آن خواهد شد که جناحهای داخل حکومت در مقابل خطر «متحد» شوند. اگر این استدلال را بپذیریم، به ناچار باید قبول کنیم که هرچه تضادهای درونی رژیم بیشتر تشدید شود، نیروهای انقلابی باید حرکتهای خود را کاهش داده و از برخورد رادیکال دوری جویند. مدافعان این نظر نمی توانند درک کنند که تشدید تضاد در رژیم، انعکاس تشدید تضاد بین مردم و رژیم خواهد بود و در صورتی که یک نیروی انقلابی از اقدامات رادیکال در چنین شرایطی دوری جوید، به ناچار از سطح مبارزه توده های مردم عقب افتاده و این مبارزه را به قربانی شدن در جدال بین حکومت حواله می دهد و بنابراین و در حالتی که نیروی انقلابی و رادیکال نقش مداخله گر ندارد، جناحهای درون حکومت پس از یک رشته کشاکشها و با قربانی کردن مردم به تعادل جدید، یعنی «وحدت» جدید می رسند. در این صورت آن نیروی انقلابی که از ترس و یا از توهم به «وحدت» رسیدن جناحها و یا از اپورتونیسیم و سازشکاری خود از «مداخله» در امور جاری احتراز می کند، عملاً به جناحهای یک حکومت تماماً ارتجاعی، برای رسیدن به «وحدت» یاری می رساند. واقعیت نیز بی پایه بودن این نظریه اپورتونیستی که در شرایط بحرانی تاکتیکهای دفاعی و غیر فعال را پیشنهاد می کند، ثابت نمود. درست در چنین شرایطی، یعنی پس از آن همه هشدار پیرامون «خطر» جریان سوم و درست بعد از عملیات ۱۲ خرداد. تضادهای درونی رژیم عمق و وسعت بی سابقه ای می یابد تا جایی که یک عضو ارشد جناح خاتمی به محاکمه کشیده می شود و مهمترین وزیر کابینه او مورد استیضاح قرار می گیرد.

اما گروهی دیگر در مخالفت با این عملیات استدلال کرده اند که این عملیات بهانه به جناح «خامنه ای» خواهد داد تا جنبش مردم را سرکوب کند. مدافعان این نظریه (آنهايي که ريگي به کفش ندارند) نمی دانند که نظام ولایت فقیه برای حفظ دستگاه ننگین خود و برای سرکوب مردم هیچگاه احتیاج به «بهانه» نداشته و خود جنبش ضد ولایت

فقیه بزرگترین «بهانه» برای سرکوب بوده است. اگر این نظام امروز نمی تواند مثل گذشته به سرکوب مبادرت ورزد، نه به این علت است که «بهانه» ندارد. بلکه توازن قوا بین مردم و رژیم در حدی است که نیروی سرکوبگر رژیم نمی تواند به شکل گذشته این مبارزه و مقاومت راسرکوب کند. این نکته را نیز اضافه کنیم که اگر نیرویی در جامعه ایران واقعاً «رفرمیسم» یعنی خواستار پایان یافتن نظم ولایت فقیه به شیوه مسالمت آمیز و رفرمیستی باشد نمی تواند با اقداماتی که از سوی رادیکال ترین نیروی جامعه صورت می پذیرد مخالف باشد. زیرا فلسفه وجودی یک نیروی رفرمیستی، ناشی از وجود یک قطب بندی سیاسی بین حکومت و اپوزیسیون رادیکال و انقلابی آن است و اگر نیرویی از یک طرف مدعی رفرم و مسالمت شود و از طرف دیگر در این تضاد (به آن گونه که امثال ابراهیم یزدی و مسعود بهنود) همواره جانب حکومت سرکوبگر را بگیرد، باید با قاطعیت گفت که این نیرو نه در جهت رفرم، بلکه در جهت تحکیم ارتجاع گام برمی دارد و از قضا مسعود بهنود (که همواره به فرموده وزارت اطلاعات علیه مقاومت مردمی موضع گیری می کند) به درستی این امر را وقتی به رحیم صفوی رهنمود سرکوب می دهد و می گوید «ما کنار می رویم تا شما ابتدا با اینها تصفیه حساب کنید» بیان می کند. گروه سومی نیز در مخالفت با این عملیات گفته اند که سطح مبارزه مردم به درجه ای نرسیده که عملیات نظامی لازمه ارتقاء این مبارزه باشد. این گروه که ظاهراً خود را مدافع «انقلاب» و «سرنوشتی» رژیم می داند، آن چنان در خیالات خود فرو رفته و یا برای گریز از یک مداخله گری جدی آن چنان به سفسطه باقی غاذا کرده اند که نمی توانند و یا نمی خواهند (و این وزن اصلی در این گونه موضع گیریها دارد) واقعیتهای عریان و بسیار روشن جامعه ما را ببینند. امروز دیگر اخبار جنبشهای مردمی طی چند ماه گذشته، امری که کسی از آن اطلاع نداشته باشد نیست. فقط کافیسیت اخبار جنبش مردم جنوب شهر تهران که پس از کشته شدن یک نفر صورت گرفت مورد توجه این آقایان قرار گیرد. در همین جنبشی که به قول روزنامه های طرفدار رژیم «به همه مقدسات (منظور سران رژیم است) توهین شده» و مردم بسیار «خشمگین» بوده و مراکز «دولتی» را ویران کرده اند و ... مردم خود نشان داده اند در مبارزه علیه رژیم از چه شعارها و از چه اشکال مبارزه استفاده می کنند. بنابراین آن افراد و گروهها که «سطح مبارزه مردم» را برای پرده پوشی انفعال و سازشکاری خود بهانه می کنند، باید گفت در این اوضاع بحرانی و در شرایطی که مردم به شدت به سیاست روی آورده و از هر فرصت برای ضربه زدن به کل نظام استفاده می کنند، برای عوامفریبی سخت در تنگنا قرار می گیرند و بهتر است به جای سفسطه بازیهای شرم آور به آنچه در واقعیت می گذرد توجه کنید. نظام ولایت فقیه در بحرانی سخت به سر می برد و باید با تمام قوا و با استفاده از تمامی اشکال مبارزه بر محور مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنوشتی آن و تحقق یک ایران دموکراتیک و آزاد کوشید. آنان که گوش به فرمان ارتجاع و وزارت اطلاعات آن هستند مامور و معذور هستند.

سه اطلاعیه از کانون فعالین سازمان در کالیفرنیا -

با تمام قوا از عملیات مجاهدین خلق حمایت کنیم

هموطنان شریف و آزاده

همان گونه که اطلاع دارید در روزهای ۱۲ و ۱۳ خرداد ماه سال جاری طی سه عملیات جداگانه توسط رزمندگان مجاهد خلق، دادستانی انقلاب اسلامی، سازمان صنایع دفاع و انبار مرکزی مهمات و ستاد مشترک سپاه ضد خلقی در تهران خپاره باران و منهدم شد. در نتیجه این عملیات قهرمانانه شمار زیادی از پاسداران، شکنجه گران و ایادی رژیم به هلاکت رسیدند. این حملات که مستقیماً به قلب و مغز رژیم ضد بشری و خون آشام ملایان وارد آمد، شوک بسیار قوی را به رژیم و حامیانش وارد ساخت. ایادی و پشتیبانان رژیم پس از چند روز که از گیجی بدر آمدند، یکی پس از دیگری این عملیات قهرمانانه را محکوم ساختند. افراد و گروههای مختلف به اصطلاح سیاسی که در وحشت از سرنگونی رژیم توسط مردم و مقاومت قدرتمند خلق بارها پشتیبانی خود را از دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران اعلام کرده بودند، این بار سراسیمه به میدان آمدند تا بلکه موج شور و شمع و خوشحالی مردم در داخل و خارج کشور از این ضربات کوبنده به ملایان را به سود رژیم تخفیف دهند. این طیف فرصت طلب که از راست راست مانند مشروطه خواهان و فرخ نگهدار تا چپ ناهای دو آتش به اصطلاح کمونیست تشکیل می شد، منافع و آرزوی مشترکشان را برای حفظ و استحاله رژیم به نمایش گذاردند. پشتیبانان خارج کشوری رژیم از عملیات دقیق و حساب شده مجاهدین که نمایشی از قدرت مقاومت مسلحانه در بنبوحه جنگ قدرت آخوندها بود به عجز آمدند و آه و فغان سر دادند. ناگفته نماند که بیشترین سوز و گداز این حامیان ملایان بدین علت بود که در این عملیات حتی به یک غیر نظامی آسیب وارد نشد و حربه محکوم کردن این عملیات را تحت عنوان تروریسم و کشتار افراد غیر نظامی از آنها سلب نمود.

کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در کالیفرنیا ضمن پشتیبانی کامل از این عملیات قهرمانانه رزمندگان مجاهد خلق توجه هموطنان گرامی را به این تبلیغات و طرفندهای رژیم و حامیان خارج کشور جلب می کند. بدون شک سرپوش گذاشتن بر ضعف روزافزون این دیکتاتوری خون آشام مذهبی که توسط این عملیات قهرمانانه بار دیگر به نمایش درآید، همکاری و همدستی آشکار با این رژیم ضد بشری ملایان است.

کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۱۵ خرداد ۱۳۷۷ - کالیفرنیا

لانه جاسوسی رژیم تحت پوشش مسجد در اورنج کانتی

هموطنان شریف و آزاده مقیم اورنج کانتی اخیراً رژیم قرون وسطایی و ضد بشری جمهوری اسلامی در تحرکات خارج کشوری خود و بخصوص پس از سفر نژاد حسینیان، مزدور و نماینده رژیم در سازمان ملل به اورنج کانتی اقدام به ایجاد مراکز جاسوسی و توطئه در کالیفرنیا کرده است. وزارت اطلاعات رژیم از

چشمک چراغهای اخیر وزارت خارجه و دولت امریکا به رژیم قرون وسطایی و ضد بشری جمهوری اسلامی استفاده کرده و مراکز و پایگاههای خود را تحت پوشش مسجد و برگزاری مراسمهای مذهبی در جنوب کالیفرنیا مستقر می سازد. یکی از این مراکز که اخیراً با نام مسجد و برگزاری عزاداری به مناسبت تاسوعا و عاشورا توسط وزارت اطلاعات رژیم به وجود آمده است در تقاطع خیابانهای MacArthur - Main در اورنج کانتی قرار دارد. در سینه زنی و روضه خوانیهای این محل، یک دوربین نصب شده است و از کسانی که برای انجام مراسم مذهبی مانند عاشورا در این محل گرد می آیند فیلمبرداری می کند. رژیم اینگونه فیلمها را بعدها به عنوان سند محبوبیت آخوندها و رژیم در خارج کشور در رسانه های خود در داخل و خارج کشور به نمایش می گذارد. یکی از گرداننده های اصلی این مرکز فردی به نام خسرو رهنما واقف است که از دانشجویان سابق انجمن اسلامی دانشگاههای لس آنجلس بوده است. این فرد که مزدوری برای رژیم را پنهان هم نمی کند اخیراً بسیار فعال شده و با تماس با ایرانیان آنها را به بهانه های انجام فریاض مذهبی به این محل می کشاند. این فرد پس از نمایش گسترده فیلم سنگسار در خارج کشور که توسط سازمان مجاهدین خلق از درون رژیم بیرون آورده شد، سعی در غیر واقعی جلوه دادن این فیلم نزد ایرانیانی که پس از تماشای این فیلم مستند از کلیت رژیم و فرهنگ آخوندی منزجر شده اند، داشت.

جالب توجه است که رژیم از فضای ایجاد شده در دوره اخیر برای برقرار کردن مراکز و لانه های جاسوسی خود احتیاجی به نامهای پر طمطراق و پوششهایی از قبیل بنیاد ایمان یا بنیادهای خیریه نمی بیند و مستقیماً بدون واسطه هایی چون نمازخواه مسئول بنیاد ایمان وارد عمل می شود. کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در کالیفرنیا توجه همه ایرانیان شریف را به این تحرکات وزارت اطلاعات و رژیم ضد بشری جلب می کند. کانون فعالان سازمان در کالیفرنیا با احترام به عقاید شخصی هر فرد در مورد مذهب، تفکر و ایدئولوژی، از هموطنان گرامی دعوت می کند با افشا و طرد این مراکز جاسوسی و توطئه به مقابله با طرحهای این رژیم دیکتاتوری مذهبی - تروریستی برخیزند.

کانون فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
کالیفرنیا

اول ژوئن ۱۹۹۸

رد پای وزارت اطلاعات در لس آنجلس

هموطنان گرامی مقیم کالیفرنیا

یک سال پس از به روی کار آمدن خاتمی در جنگ قدرت جناحهای رژیم ملایان می گذرد و در طول این مدت، این رژیم قرون وسطایی سعی در نشان دادن بهبود اوضاع داخل ایران نزد ایرانیان مقیم خارج از کشور را داشته است. برای عملی کردن این هدف، وزارت اطلاعات که تحت امر خامنه ای است و از قضا در داخل کشور بسیاری از حرکات طرفداران خاتمی را نیز سرکوب می کند، در ماههای اخیر در آمریکا و اروپا از طریق عوامل خود کوشش کرده است که خاتمی را امیدی برای انجام تغییر مسالمت آمیز معرفی کند. در میان این افراد وضعیت فردی به نام کاظم علمداری جالب توجه است. او که به همراه همسر خود نیره توحیدی زمانی از مسئولان اصلی سازمان اقلیت در لس آنجلس و آمریکا بودند، اکنون در فعالیتهای بسیار فشرده ای برای دولت آخوند خاتمی سنگ تمام می گذارند و از هیچ گونه کوششی اعم از سخنرانی مصاحبه، مناظره و سفر فروگذار نمی کنند. کاظم

علمداری که زمانی در برابر خط اصولی سازمان چریکهای فدایی خلق، یعنی سازمانی که در حال حاضر به عنوان تنها جریان فدایی در آمریکا فعالیت می کند، موضع می گرفت، اکنون هم و غم خود را در لس آنجلس صرف باوراندن این نکته می کند که آخوند خاتمی و جناح او با رژیم فرق دارد و بنابراین باید در برابر بخشی از رژیم نرمش نشان داد. این فعالیتها شامل سخنرانی در کانون سخن و بحث و جدلهای متعدد در میزگردها و سمینارهای مختلف و تازه ترین آنها شرکت در مناظره های متعدد در رادیوی ۲۴ ساعته لس آنجلس است. همسر وی نیره توحیدی نیز از اولین کسانی بود که در روزهای اول بالا آمدن خاتمی در جنگ قدرت رژیم در ۲ خرداد سال گذشته به روی خط این رادیو آمد و بحثهای به اصطلاح کارشناسی مربوط به آذربایجان را به کناری گذاشت و مستقیماً دفاع از رژیم را آغاز کرد. این دو تن تاکنون سفرهای متعددی را به ایران تحت عناوین دانشگاهی داشته اند، که البته تعدادی از این سفرها پیش از معجزه خاتمی در سال گذشته بوده است که نشان دهنده انعطاف پذیری وزارت اطلاعات در پیش از ۲ خرداد نسبت به این زوج به اصطلاح تحصیل کرده است.

پس از سفر نژاد حسینیان مزدور و نماینده رژیم در سازمان ملل به جنوب کالیفرنیا که با مقاومت و اعتراض یکپارچه ایرانیان ساکن لس آنجلس و حومه روبرو شد و افراد شرکت کننده در ضیافتهای شام رژیم مانند ایرج گرگین، نمازخواه از بنیاد کذابی ایمان و چند تن از صاحبان به اصطلاح رسانه های فارسی زبان شدیداً رسوا شدند، برخی از هنرمندان و نویسندگان مقیم کالیفرنیا با موضعگیریهایی اصولی به افشای رژیم پرداختند. از جمله این افراد پرویز صیاد هنرپیشه تئاتر و سینما و نادر نادریور شاعر با سابقه بودند. پرویز صیاد در یک برنامه تلویزیونی فاش ساخت که علیرضا نوری زاده از وی خواسته است که بین خاتمی و ولایت فقیه تفاوت قائل شود و متن نامه نوری زاده را نیز به زیر دوربین برد. به موازات نوری زاده، کاظم علمداری نیز در چندین برنامه بحث و مناظره در رادیوی ۲۴ ساعته نادر نادریور را زیر فشار گذاشت که نباید از خاتمی و جناح او این چنین بدگویی کند و برای مرعوب کردن حریف خود از سوابق کار سیاسی خود و عدم سیاسی بودن نادر نادریور در گذشته صحبت به میان آورد. تمامی شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که فعالیتهای بی وقفه کاظم علمداری و نیره توحیدی در جهت بدر بردن خاتمی و رژیم جمهوری اسلامی از زیر ضرب اعتراض ایرانیان مقیم کالیفرنیا، نه ناشی از دریافتای جدید این دو تن، که برآمده از حرکات هماهنگ وزارت اطلاعات رژیم در خارج کشور و آمریکا است. همچنین وزارت اطلاعات از هم اکنون در تدارک خنثی سازی اعتراض گسترده ایرانیان مقیم آمریکا در سفر احتمالی آخوند خاتمی به آمریکا در سپتامبر آینده است و خط تبلیغ برای دولت خاتمی را از طرق مختلف انجام می دهد. کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در کالیفرنیا توجه همه هموطنان را به این حرکتیهای وزارت اطلاعات از طریق افراد به اصطلاح دانشگاهی، میزگردها و مناظره ها جلب می کند و همکاری افرادی چون کاظم علمداری و نیره توحیدی با وزارت اطلاعات و گذاردن سوابق به اصطلاح سیاسی خود در اختیار این ارگان شکنجه و سرکوب را شدیداً محکوم می کند. کانون فعالان سازمان از هم اکنون از همه ایرانیان آزادخواه برای آسانگی جهت اعتراضات گسترده به سفر آخوند خاتمی رئیس جمهور رژیم قرون وسطایی و ضد بشری ملایان به آمریکا دعوت به عمل می آورد.

کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کالیفرنیا

ژوئن ۹۸

دو نظر در مورد طعم کیلاس

سعید کیوان

مطلب زیر انعکاس دو نظر متفاوت در مورد فیلم طعم کیلاس ساخته عباس کیارستمی است.

نفر اول: این اولین موردی است که نمی توانم با تو هم عقیده باشم. این فیلم، فیلم خوبی نبود. به هیچ وجه نمی توانم آن را قبول کنم، لاقبل به عنوان یک فیلم مطرح.

نفر دوم: چرا؟ اتفاقاً به عنوان یک فیلمی که می داند چه می خواهد بگوید، کاملاً دقیق و حساب شده طرح ریزی و ساخته شده بود. فضای فیلم، پیام فیلم به اضافه صحنه هایی که بتواند تمامی پیام خود را برساند، در کلیت موفق بودند.

نفر اول: ببین این فیلم چه داشت؟ به من بگو که از اول تا آخر فیلم را که سر و ته اش را می زدی یک ماشین بود و جاده خاکی که حوصله آدم را سر می برد. اسم این را که نمی توان فیلم گذاشت. تازه آخرش چه شد؟ مثلاً چه چیزی را می خواست نشان بدهد؟ همه روشنفکرانی که این فیلم را نقد می کنند، زیاد به آخر آن نمی پردازند. کارگردان مثلاً می خواست با یک صحنه بی ربط فضایی ابستریک (آبستره) خلق کند که هر کس بنا به میل خودش یک جور حدس بزند. جالب اینجاست که هیچ کس هم راجع به آخر آن زیاد حرف نمی زند. فقط می گویند که وای چه پایانی! خوب حالا تو به من بگو ببینم که آخر این فیلم چه شد؟ بعد از این که او در قبرش دراز کشید، وقتی صبح شد چه شد؟ آیا اصلاً او مرد؟

نفر دوم: بله که مرد، اصلاً تمام فیلم بر روی این موضوع بود که او بمیرد. و تو می پرسی او مرد؟

نفر اول: خوب آن سربازها کی بودند، به اضافه آنهایی که فیلم برداری می کردند.

نفر دوم: اولاً که آن شخص مرد. باید هم می مرد. فیلم نشان می داد که هیچ چیز نمی تواند او را از مردن منصرف کند. نه طعم میوه و نه شور اشتیاق آبی که از برخورد یک دختر و پسری که از او خواستند از آنها عکس بگیرد، و نه هیچ چیز دیگر. او باید می مرد، زندگی دیگر مفهومی نداشت. با آن که یک بار هم از اول فیلم تا آخر آن دلیل اشتیاق برای مردن مطرح نمی شود اما بیننده شکی ندارد که او می خواهد بمیرد و باید هم بمیرد. دلیل مردن از زندگی کردن با ایجاد فضاهای مختلف قوی تر بود. این نکته ای است که فیلم را بسیاری قوی می کرد، ثانیاً صحنه پایانی آن همانطور که خودت گفتی ابستریک بود. او مرد، صحنی دیگر طلوع کرد. سربازها همچون لاشخورها یا موجوداتی ناآگاه یا افرادی که در هر صورت باید زندگی کنند و بر سرنوشت خود هیچ تسلطی ندارند می دوند و بر درختها می آویزانند. من خودم تفسیر لاشخور بودن آنها را بیشتر می پسندم.

نفر اول: خوب آن فیلمسازها و افراد که بودند. اصلاً خود آن شخص هم در میان فیلمبردارها بود.

نفر دوم: آنها هم لاشخور بودند. خود او هم اگر زنده می بود در میان لاشخورها بود. و این طور هم نشان داد.

نفر اول: ببین من همه حرفم در مورد این فیلم این است که با مضمون و پیام فیلم زیاد کاری ندارم گرچه آن را چیز خیلی عجیب و غریب و در سطح عالی هم نمی دانم، اما کل انتقاد من به سبک کیارستمی در فیلمسازی است. انگار که کیارستمی قسم خورده که از کسالت آورترین، خسته کننده ترین و بدترین طریق ممکن حرف و پیامش را برساند.

نفر دوم: اتفاقاً دقیق بودن فیلم به فضای ایجاد شده در فیلم برمی گردد که کاملاً استادانه به وجود آمده

بود. حالا اگر تو از سبک ابستریک خوش نمی آید مشکل خودت است. مثلاً بوف کور صادق هدایت هم ممکن است بعضیها را خسته کند اما هدایت به عنوان نویسنده ای عالی مطرح است.

نفر اول: اولاً که هدایت و بوف کور را مثال نزن چون که با کیارستمی و این فیلم تفاوت دارند. صحنه هایی که هدایت در بوف کور و دیگر داستانش خلق می کند، خواننده را بر جای خود میخکوب می کند و کشش ماجراها نمی گذارد که تو کتاب را زمین بگذاری، اما در سینمای کیارستمی تماشاگر می خواهد که از سینما فرار کند. اتفاقاً من خیلی هم از هنر ابستریک لذت می برم، حرف من هم این است که بین سبک ابستریک و کار کسالت آور زمین تا آسمان فاصله است.

نفر دوم: پس تو اگر کارهای تارکوفسکی را ببینی دلت می خواهد که کارگردان را با تیر بزنی. منظورم این است که هر کسی هم نمی تواند از این کارها به وجود بیاورد.

نفر اول: چرا اتفاقاً، درست کردن کار خسته کننده و کسالت آور کاری ندارد، منتهی اگر اسمت کیارستمی یا مخملباف باشد، طرفدار پیدا می کنی. اصلاً این نوع سینما متعلق به دوران آخر قرن بیستم نیست. ممکن بود مثلاً این نوع کارها در دوران موج نوی سینمای ایران در دهه پنجاه به لحاظ تکنیکی حرفی برای گفتن داشت. وقتی که کیمیایی و مخرجی حرفهای جدیدی در آن زمان برای گفتن داشتند. پرویز کیمیایی هجوم تلویزیون و آنتنهایش را در روستا در فیلم مغولها به سخره می گرفت. اما الان در پایان قرن بیستم تو اگر بخواهی هنوز با سبک و شیوه رزنمان پوتمکین که از آثار بزرگ سینما به حساب می آید فیلم درست کنی، اشکالی ندارد، اما یک جای کار تو می لنگد و سینمات متعلق به این دوران نیست.

نفر دوم: روشنفکر حرف بزنی. مثالی مشخص بیاور.

نفر اول: ببین مثلاً وقتی می خواهی نشان بدهی که یک ماشین از بالای یک تپه به پایین تپه می آید احتیاجی نیست که دوربین را در تپه مقابل بکاری و مثلاً پنج دقیقه همین ماشین را در پیچ و خم تپه تا پایین با دوربینت تعقیب کنی. تماشاچی حوصله اش سر می رود و چه بسا که اصلاً نیمه کاره فیلم را رها کند و پیامت را هم نگیرد. همین را می توان با سه شات کوتاه در اول و وسط و پایین تپه نشان داد، پس ادیت برای چیست؟ اگر یادت بیاید فیلم زیر درخت زیتون هم به درجات زیادی خسته کننده و کسالت آور بود. نمی گویم که کیارستمی نمی تواند طور دیگری فیلم بسازد اما برای روشنفکر بازی درآوردن عمداً می خواهد تماشاچی را خسته کند. در دوران سریع کنونی که همه چیز به خصوص فیلم و تصویر بیشترین پیام را در کوتاهترین زمان ممکن ارائه می دهد، دیگر جایی برای کش و قوس دادنهای از این قبیل نیست.

نفر دوم: آخر باید دید که کارگردان چه می خواهد بگوید. سناریوی تایتانیک نیست که همه چیز سریع پیش برود و کشتی در عرض دو ساعت غرق بشود. دقیقاً فضای فیلم باید کلافه ات کند. کاراکترها دقیق و به جا انتخاب شدند. همین که خودت کلافه شدی نشان دهنده موفقیت کارگردان است. وقتی که دنبال کسی می گردی یک بیل خاک رویت بریزد و به کسانی که مراجعه می کنی اغلب همدرد خودت هستند اما حرف و حالت را در نمی یابند، دیگر باید حتماً خودت را بکشی و مصمم باشی که این کار را انجام بدهی. اولی فکر می کند که تو تقاضایی جنسی داری و فحش می بد و بیره بهت می گوید. دومی که سرباز بدبختی است انگار به حرفهای یک موجود فضایی گوش می کند. بقیه هم همین طور. اصلاً این بابا متعلق به این دنیا نیست و باید برود و تلاش هم می کند که همین را انجام بدهد. من نمی دانم که تو چه انتظاری داری؟ فکر کن که خودت داری خودکشی می کنی. فکر نمی کنم که

از اشعار رسیده

ایران ما

چگونه می توان نشست با مشتها بر سینه ها با کوله بار کینه ها؟

آرام نمی توان نشست با زخمها بر پشتها با دردها در چهره ها.

با ناله های مادران، با گریه های کودکان

با جویباری پر ز خون، با خانه های سرنگون،

چگونه می توان نشست با سر به دار آویختگان، رزم آوردن قهرمان؟

تا کی شعارها بر زبان اما نهران باد مشتها؟

تا کی از عشق وطن سرودن شعرها؟

تا کی به گوش پر خوانم آن جاودانه نامه ها؟ تا چه زمان؟؟

تا آن زمان که دشتها گلگون شود از لاله ها؟

تا سرزمین آریا ویران شود از تیرها؟

تا مادران آن دیار بر سر گذارند دستها؟

تا کودکان بی گناه جان در دهند در خیمه ها؟ ای هموطن!!

فکری بکن بر حال ما، بر حال ویران شدگان. بر ما فراموش شدگان

مشتی بزنی بر کوهها، ویران بکن استوره ها

بر پا بکن آشوبها ویرانه کن آن جویها

خندان بساز آن کودکان، آیندگان مرزبان

از روی بشویان اشکها، دستی بکش بر زخمها

ما را ببر به آن دیار، به سرزمین عاشقان. ایران ما.

فرهاد فرهنگی از آلمان

فضا خیلی روشن و مفرح، روحیه بشاش و همه چیز در تلاش و تقلا و نشانی از زندگی و شادی داشته باشد. اگر خودت را جای او بگذاری مطمئناً در آن حالت داری بالا می آوری و همه چیز زرد است.

نفر اول: مشکل من هم این است که به آنجا نمی رسی که خودت را جای او بگذاری. زودتر خسته می شوی و به عنوان بیننده ول می کنی و می روی پی کارت. همان طور که گفتم من با مضمون و پیام فیلم کاری ندارم. مسأله من آن طرفی است که تو پیامت را به من ارائه می دهی. مثلاً به من بگو که در آن پیچ و خمهای تپه ماهورها که ماشین بالا پایین می رود و ما فقط صدای دو نفر را می شنویم که دارند صحبت می کنند (و اگر با زیرنویس باشد فقط زیرنویس را می خوانی) چه تفاوتی بین سینما و یک نمایشنامه رادیویی قائل می شوی. اگر بسیاری از صحنه ها را فقط صدایش را گوش کنی توفیری نمی کند. اینجاست که من می گویم سینما در پایان قرن بیستم اگر نه این که تعریفی کاملاً مشخص باید داشته باشد، لاقبل باید حداقلهایی را در فن فیلمسازی این دوران رعایت کند.

نفر دوم: پس بفروایید که جشنواره کن بی خودی به این فیلم جایزه داد.

نفر اول: من به آن کاری ندارم. تنها نظر خودم را می گویم.

نفر دوم: می دانی مشکل در کجاست؟ مشکل این است که تو می گویی من شکلات دوست ندارم و من می گویم ببین، به به، چه شکلات خوشمزه ای است.

درسهای جنبش کارگری

سوسیالیسم و سندیکاها (۶)

نویسنده: ماکس آدلر

مترجم: رفیق

مأخذ: متن آلمانی منتشره در مجله هفتم «سندیکاها»

بنگاه انتشاراتی کلکتیو برلین، چاپ اول ۱۹۷۳

تاریخ نگارش: ۱۹۳۲

ب - نوع سوسیال دموکرات آلمانی - اتریشی سندیکا (۲)

وقتی در سال ۱۹۱۶ چپهای رادیکال به طور کامل از حزب دوری گزیدند و بعداً «حزب مستقل سوسیال دموکرات» (USP) را به وجود آوردند، این سندیکاها بودند که موضع گرفتند و تحت عنوان مخالفت با «دسته بندی ویژه» علیه آنها مصوبه ای گذراندند.

اما با پایان جنگ [جهانی اول] توده های وسیع کارگران و از جنگ برگشتگان انقلابی به سازمانهای سندیکایی روی آوردند و به واسطه اینها سندیکاها نیز رادیکالیزه شدند. این دگرگونی بدواً در کنگره سندیکایی نورنبرگ (۱۹۱۹) بارز گردید.

در نظر داشته باشیم که جنبش کارگری سوسیالیستی در این تاریخ دچار انشعاب بود، لذا بار دیگر اصل بی طرفی سندیکاها در کنگره مورد تاکید فراوان واقع شد. ولی در عین حال، برای نخستین بار تمایل به سوسیالیسم نیز صراحتاً به زبان آمد و کنگره اظهار داشت که سندیکاها «نباید خود را به جانبداری صرف از علایق صنفی محدود کنند، بلکه می باید هرچه بیشتر به صورت کانونی برای تجمع کوششهای طبقاتی پروتاریا درآیند، تا بتوانند به مبارزه جهت حصول سوسیالیسم امداد رسانند».

یک جنبه دیگر از تحول رادیکال سندیکاهاى بلافاصله بعد از جنگ را می توان در پیدایش جنبش شوراهای کارگری ملاحظه نمود؛ که گرچه برای مدتی سندیکاها را به عقب راندند ولی در عین حال نیروی نهفته در آنها را به جوش و خروش تازه ای واداشتند. این جنبش، سرانجام جای خود را به شوراهای محل کار سپرد که به صورت قانونی درآمد. دگرگونیهای همین فاز فعالیتهای سندیکایی باعث شد که ساخت و یافت تشکیلاتی سندیکاها نیز تمرکز و استحکام بیشتری پیدا کند. برخلاف جنبش اتحادیه های انگلستان، که به صورت منطقی ای از عدم تمرکز برخوردار بود و محدودیت کشوری داشت، نهضت سندیکایی آلمان از همان اول کار بر شالوده ای سانترالیستی بنا شده بود و به همین منظور از سال ۱۸۹۰ «کمیسیون عالی سندیکایی» به وجود آمده بود که لگین در رأس آن کار می کرد. مضاف بر این ساختار متمرکز قبلی، در کنگره سندیکایی نورنبرگ (۱۹۱۹) «اتحادیه عمومی سندیکاهاى آلمان» (ADGB)، به مثابه مجموعه به هم بسته ای از کلیه سندیکاهاى آلمان تاسیس شد، که کامکان لگین در رأس آن قرار گرفت و تا پایان عمر خود (۱۹۲۰) در این منصب باقی ماند. از آن زمان تاکنون تشودر لایپارد رهبری تشکیلات را عهده دار است. علاوه بر این سازمان سندیکایی آزاد کارگران، دو تشکیلات سندیکایی دیگر نیز بعد از جنگ به وجود آمده بودند: یکی «اتحادیه عمومی و آزاد کارکنان استخدامی»، که تحت ریاست زیگفرد آفهبیز کار می کند و دیگری «اتحادیه عمومی کارمندان دولتی»، که در سال ۱۹۲۲ در لایپزیک پایه ریزی شد. این دو سازمان مرکزی سندیکایی نیز از سال ۱۹۲۳، بر طبق یک معاهده تشکیلاتی با ADGB همبستگی دارند. مفاد اصلی این معاهده مربوط می شوند به تلاش مشترک

جهت استقرار یک اقتصاد همگانی - به جای سرمایه داری خصوصی - و اصل پشتیبانی از اتحادیه بین المللی سندیکاها.

پس از فرونشستن حوادث انقلابی در بین جنبش سوسیالیستی و کارگری آلمان و اتحاد دوباره جناح چپ و راست سوسیال دموکراسی، که خود مبین افست رادیکالیسم بود، بار دیگر گرایش رفرمیستی درون سندیکاها صاحب اعتبار می شود و اتحادیه عمومی سندیکاهاى آلمان پرچمدار این خط مشی به شمار می رود. در این میان، شوراهای محل کار اهمیت مستقل خود را به مثابه ارگانهای پیکار انقلابی هرچه بیشتر از دست می دهند و رفته رفته به صورت واحدهای کمکی نهضت اصلاح طلبانه سندیکایی به کار گرفته می شوند. این تغییر و تحول تحت الشعاع عوامل دیگری نیز شدت می گیرد. یکی این که مرکزیت سندیکایی مسکو، در این دوره شعار «جبهه واحد» را ترویج می کند ولی در واقع تلاش دارد که سیاست سندیکایی را تحت انقیاد حزب کمونیست درآورد. بنابراین جنبش سندیکایی آلمان سعی می نماید در مقابل این خط مشی مسکو آرایش دفاعی به خود گیرد و همین امر لاجرم فاصله آن را از مواضع تبلیغاتی طبقاتی و انقلابی موجود در درون صفوف خود نیز بیشتر می کند. علاوه بر این، موضوع دیگری که به چرخش رفرمیستی کمک فوق العاده ای می کند، عبارتست از شعار «دموکراسی اقتصادی» و این که ADGB را نمایندند و مبشر اصلی این مطالبات می دانند. منتهی در مراحل بعدی، تقریباً از سال ۱۹۲۹ به بعد، با افزایش بی حساب شعار بیکاران، رواج کارهای کوتاه مدت و بدتر شدن تأمینات اجتماعی، نارضایتی در بطن سندیکاها شدت گرفت و حرکتهای تازه ای پیدا شد که گرچه همه جا در سطح رهبری بازتاب نمی یافت ولی در بین توده های سندیکایی حسابی آشکار بود. «حزب کارگر سوسیالیستی»، که از نو در سال ۱۹۳۱ تاسیس شده در جهت انقلابی کردن سندیکاها به تبلیغات پر جنب و جوش مشغول است. نفوذ و فعالیت اپوزیسیون کمونیستی درون سندیکاها نیز به هر حال در همین جهت می باشد، ولی در اثر تمایل به انشعاب و شقه کردن سندیکاها عمدتاً کار را احزاب می کند و زیان می رساند. آثار و عواقب مجموعه این گرایشها به طور حتم در سرنوشت بعدی جنبش سندیکایی آلمان دخیل خواهد بود.

همان طور که اشاره رفت رابطه و مناسبات فی مابین سندیکاهاى آلمان و سوسیالیسم از زمان جنگ تحت تأثیر تضاد با جنبش سندیکایی - کمونیستی قرار گرفته، که مرکز آن در مسکو تازه به وجود آمده است. این تعارض و کشمکشها، به خصوص چون در عرصه جنبش بین المللی سندیکایی جریان دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا جنبش سندیکایی آلمان تا زمان همین انشعابی که پس از جنگ پیش آمد رهبری نهضت بین المللی را در دست داشت.

در سال ۱۹۰۱ بود که بنا به پیشنهاد کشورهای اسکاندیناوی، اولین کنفرانس بین المللی سندیکاها در کپنهاگ تشکیل گردید که تحت رهبری کارل لگین ابتدا «مرکز بین المللی سندیکاها» را به وجود آورد - که بعداً (۱۹۱۳) عنوان «اتحادیه بین المللی سندیکاها» (IGB) را به خود گرفت. به دنبال وقوع انشعاب در انترناسیونال سیاسی، از بعد از جنگ اختلاف و تعارض مابین مرکز سندیکایی آمستردام و مرکزیت سندیکایی مسکو - که در سال ۱۹۲۱ به نام «انترناسیونال سندیکایی سرخ» (RGI) اعلام وجود نمود - آغاز گردید.

راجع به تلاشهایی که به قصد دستیابی به اتحاد و همبستگی این دو مرکز سندیکایی صورت گرفتند در بخش چهارم کتاب مطالبی خواهید یافت.

علاوه بر IGB، که از بهم پیوستن مراکز سندیکایی کشوری تشکیل شده، می باید وجود «اتحادیه های بین المللی مشاغل» را نیز در نظر داشت. این مجموعه سندیکایی هم یک سمتگیری سوسیالیستی دارد، منتهی با سیاستی مستقل و اغلب رادیکالتر از IGB. با وجود تمام همگامی که در زمینه مسائل مهم مابین این دو مجموعه سندیکایی وجود دارد، در عین حال تضادی هم در بین آنها هست: «اتحادیه های بین المللی مشاغل» خواهان آنست که تغییر و تحولات جاری به جای آن که در سطح مراکز کشوری صورت گیرند، در بدنه و پایه های IGB به عمل درآیند. در خود «اتحادیه بین المللی سندیکاها» نیز پیوسته میان جریانهای آلمانی که اصلاح طلب می باشند و جریانهای انگلیسی که سیاستهای رادیکالتری را رهبری می کنند تنش وجود دارد. در هر صورت یک روند سیاسی شدن هرچه بیشتر IGB در حال انجام است. این فرآیند جهتگیری سوسیالیستی دارد و به این صورت خود را نشان می دهد که مابین تشکیلات انترناسیونال سندیکایی و انترناسیونال سیاسی همگامی به وجود آمده است. تحت تأثیر بحران اقتصادی، هیأت اجراییه انترناسیونال (کارگری - سوسیالیستی) در ماه اوت سال ۱۹۳۰ تصمیم گرفت از IGB دعوت کند به اتفاق کمیسیون مشترکی تشکیل دهند به منظور مشورت و تعیین خط مشی و صورت اقداماتی جهت مقابله با بحران اقتصادی. این کمیته مشترک در روزهای ۲۷ و ۲۸ ماه اکتبر ۱۹۳۰ در شهر کلن (آلمان) تشکیل شد و برنامه ای را به تصویب رساند که مبتنی بر اصل زیر بود: مقابله واقعی با بحران اقتصادی فقط از راه فائق آمدن بر اقتصاد سرمایه داری ممکن می شود. طی یک نشست ثانوی به تاریخ ۲۱ و ۲۲ ژانویه ۱۹۳۱ در شهر زوریخ (سوئیس)، ضمن تصویب درخواست تقلیل مدت زمان کار به ۴۰ ساعت در هفته با حفظ سطح دستمزد، همان شعار اصولی فوق الذکر مورد تاکید بیشتری واقع گردید. در فوریه همان سال نیز کمیسیون مشترکی جهت خلع سلاح بین المللی مشغول به کار شد. با ایجاد چنین کمیسیونی، راهی نو در عرصه تاکتیکی سندیکایی گشوده شد که به وسیله آن سندیکاهاى آزاد در ارتباط سازمانی مشابهی با انترناسیونال سیاسی قرار می گرفتند؛ نظیر رابطه ای که البته به نحوی شدیدتر میان مرکزیت سندیکایی و انترناسیونال مسکو وجود داشت.

از سندیکاهاى اتریش تا به حال صحبت چندانی نکرده ایم زیرا خصلت جنبش سندیکایی اتریش در خطوط اصلی اش به جنبش سندیکایی آلمان شباهت داشته و دارد. تنها تفاوت جزئی که وجود داشته از این قرار است که در اتریش همبستگی سندیکاها و سیاست سوسیالیستی پیوسته بیشتر از آلمان بوده و بدین جهت تضادهای فی مابین رادیکالیسم و رفرمیسم با شدت کمتری به ظهور رسیده اند. به عنوان یک سازمانده زنده و نیز رهبر پر انرژی و هوشمند جنبش سندیکایی اتریش باید از آنتون هویر نام برد، که تا سال ۱۹۳۰ در رأس جنبش قرار داشت و بعد به سبب بیماری از کار کناره گرفت.

در اتریش، به جای کشمکشهای مربوط به خط و خطوط سمتگیری جنبش، آن چه در دوران پیش از جنگ بیشتر مسأله می آفرید و به چشم می خورد عبارت بود از مشکلات مربوط به ملیتهای گوناگون. همین دشواریها بودند که علیرغم تاکید اصولی بر بین المللی بودن سوسیالیسم، سرانجام باعث پیدایش، به اصطلاح «جدایی طلبی» سندیکاها و انشعاب میان آنها بر حسب تعلقات ملی گردید.

حامیان و پرچمداران خط مشی جدایی طلبی بیش از همه سازمانهای چکسلواکی بودند، که با ایجاد

بقیه در صفحه ۷

یادداشت‌های پراکنده

۱. ش. مفسر

تشدید مخاصمات درونی رژیم

بالاخره به رغم ناراضیاتی جناح شکست خورده طرفدار خامنه ای، مراسم سالگرد رئیس جمهور شدن خاتمی برگزار شد. روزنامه جمهوری اسلامی و کیهان، پیشاپیش بیشترین واکنش منفی نسبت به برگزاری مراسم در این روز نشان داده بودند. و کیهان حتی طی یک خبر جعلی از دیدار خاتمی با دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در روز ۲۰ اردیبهشت، مدعی شد که خاتمی گفته است عده بی می خواهند با سوء استفاده از دوم خرداد جو رعب در جامعه درست کنند که این خبر از سوی دفتر تحکیم وحدت تکذیب شد.

شماره‌هایی که شرکت کنندگان در این مراسم علیه آخوند یزدی و شورای نگهبان و عملکرد رادیو و تلویزیون دادند و شمار مرگ بر انحصار و طالبان حیا کن مملکتو رها کن، به شدت جناح خامنه ای را خشمگین کرد و سوت زدن و کف زدن شرکت کنندگان در مراسم ۲ خرداد بهانه بی شد برای حمله های شدید جناح شکست خورده، علیه خاتمی و هوادارانش. نیروی انتظامی که تحت فرمان خامنه ای است، بدون فوت وقت و دست به نقد، شرکت کنندگان در مراسم ۲ خرداد را که هنگام بازگشت از مراسم شعار می دادند، مورد حمله و ضرب و شتم قرار داد. بنا بر گزارش برخی شاهدان، شرکت کنندگان در مراسم، شعار «صفوی پینوشه ایران شیلی نمیشه» و مرگ بر استبداد هم داده بودند. دو روز بعد از برگزاری این مراسم بود که سنگین ترین و توهین آمیزترین حمله به خاتمی، از سوی آیت الله خزعلی از آخوندهای شورای نگهبان، صورت گرفت. او در مجلسی در مسجد ارکة تهران با بهانه قراردادن سوت زدن و کف زدن شرکت کنندگان در مراسم ۲ خرداد در دانشگاه تهران، مراسم ۲ خرداد را یک سیلی به صورت اسلام دانست و از خاتمی خواست که به اشتباه خود در عموم اعتراف کند و الا بترسد از پس گردنی خدا و مردم، و اظهار اطمینان کرد که انقلاب یک آبله مرغانی گرفته است که می گذرد؛ بعد از این اظهارات پاسخهای طرفداران و باند‌های حامی خاتمی و از سوی مقابل راهپیماییهایی که گاه کفن پوشان در آن شرکت داشتند و موضعگیری تند علیه خاتمی، یکی پس از دیگری ظاهر شدند. جناح شکست خورده مدعی شد که ۴۰ هزار طلبه در قم در یک راهپیمایی با عنوان «بیعت با محرم» در اعتراض به شکسته شدن حرمت ماه محرم و حرمت دین دست به راهپیمایی زده اند و کلاسهای درس، حوزه در روز برگزاری این راهپیماییها تعطیل شده است. بعد از سوی وزیر کشور رژیم گفته شد که همه طلبه های قم بیش از ۲۷ هزار نفر نیستند و یکی دیگر از طرفداران خاتمی با یادآوری همین نکته تاکید کرد که در روز راهپیمایی هیچ یک از آقایان، کلاسهای درس خود را تعطیل نکرده بودند. بعد از نماز جمعه ۸ خرداد در تهران و مشهد، در راهپیماییهایی که از سوی جناح شکست خورده ترتیب داده شده از جمله شعارهایی که در گزارش خبرگزاریها آمده بود، شعار «منافق حیا کن، خاتمی رو رها کن»، «سید رحیم صفوی مالک اشتری علی» بوده اند. در مقابل در تظاهراتی در اصفهان از سوی طرفداران خاتمی و طاهری، شعارهای «وای اگر خاتمی حکم

جهادم دهد وای اگر طاهری حکم جهادم دهد شنیده شده است.»

جدلهای مطبوعاتی بین «عقلای رژیم روضه خوانها هم شدت و حدت تازه بی یافت و گاه با افشاگرهای رسوا کننده بی از سوی باندها و محافل حامی خاتمی همراه بود. از جمله روزنامه کار و کارگر در سرمقاله روز یکشنبه ۱۰ خرداد در واکنش به اظهارات خزعلی نوشت: «سوت زدن جوانان به اسلام سیلی می زند یا برج سازی و چاپخانه سازی آقا زاده ها؟ روزهایی که فریاد کردیم ساختن استخر بلورین در زیرزمین خانه بی در قم و به تاراج بردن کارخانه های صادره شده توسط منسوبان آقا جایی برای دفاع از انقلاب باقی نمی گذارد، روزی که گفتیم ... نگران الان بودیم». سرمقاله نویس این روزنامه سپس به این که مسجدها هر روز خالی تر می شوند و شرکت کنندگان در نماز جمعه ها هر روز کمتر، اشاره کرده و نوشت که آنچه شده که شوق شهادت در راه خدا به هوسهای آفازاده ها در خیابان جردن تبدیل شد؟. عطاءالله مهاجرانی در همین روز در اطلاعات نوشت که خزعلی در دوره انتخابات ریاست جمهوری در یک سخنرانی در یزد گفته بود رأی به ناطق نوری رأی به قرآن است. مهاجرانی با این یادآوری، این سؤال را مطرح کرد که آیا کسانی که به خاتمی رأی دادند به مخالفت با قرآن برخاسته اند؟

حمله و ضد حمله، چه جنگ و مغلوبه بی است در این «موبوکراسی» این حکومت جهل و جنایت و غارت و بی پدر مادرها، راستی که در تماشای این صحنه ها، جای شهدا خالی است.

تهدیدها و حمله های مرئیان تر

تهدیدها و حمله های دو جناح رژیم روضه خوانها به یکدیگر در طول هفته دوم خرداد رو به تشدید بی سابقه بی گذاشت. به نوشته روزنامه جامعه ۱۲ خرداد علی سازندگی رئیس سیاسی - عقیدتی، منطقه انتظامی کرمان در حمله به خاتمی گفته است که «آزادیهایی که خاتمی وعده داده، و الله به جز آزادیهای جنسی نیست». در نماز جمعه (۸ خرداد) در تبریز اظهارات آخوند ابوالفضل موسوی تبریزی رئیس دیوان عدالت اداری علیه وزیر کشور و مهاجرانی سبب اعتراض عده بی شد و در مقابل عده بی کفن پوش علیه خاتمی شعار دادند و نماز جمعه به هم خورد.

به گزارش رادیو بی بی سی در روز ۱۲ خرداد، در پایان سخنرانی عبدالله نوری در دانشگاه خواجه نصیر طوسی در روز ۱۱ خرداد هنگامی که وی قصد خروج از دانشگاه را داشت عده بی موتور سوار که تعداد آنها به ۴۰ نفر می رسید، قصد ضرب کردن وی را داشته اند که وی موفق به خروج از مهلکه شده است. از سوی دیگر سخنرانی ولایتی که مشاور خامنه ای است در دانشگاهی در اصفهان به زدوخورد بین طرفداران و مخالفان خاتمی منجر شده است. رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران که اظهارات قبلی وی در جمع فرماندهان نیروی دریایی سپاه، منتهی بر بریدن سر و زبان مخالفان موجی از توهنی های سنگین از طرف جناح خاتمی به سوی او روانه کرد، از آنجا که دیدگاههای شخص خامنه ای را بیان کرده بود و به خاطر همین هم مؤاخذه و تنبیه نشد، یک بار دیگر مثل ماری زخم خورده با سخنانی که لبریز از کینه و خشم بود در جمع هزار نفر از دانشجویان بسیجی، علناً و بدون پرده پوشی، از قصد کودتاگرانه خود علیه مطبوعات طرفدار خاتمی سخن گفت. قبلاً سپاه پاسداران در واکنش به افشای اظهارات رحیم صفوی در جمع فرماندهان نیروی دریایی

سپاه، در یک موضع گیری که «عذر بدتر از گناه» بود مدعی شد که این سخنان که در جمعی از نظامیان گفته شده محرمانه بوده و نباید در بیرون منتشر می شده و در ضمن تحریف شده است. صفوی در آن سخنرانی از جمله گفته بود یک جریان نفاق در لباس آخوندی پیدا شده است این ها لباس آخوند دارند اما منافقتند. او این بار در سخنرانی برای دانشجویان بسیجی گفته است «یک جریان سوم وابسته به بیگانه به وجود آمده که در صد ضربه زدن به بنیانهای دین است. سپاه دست جریان سوم را شناسایی کرده است اما در عین حال دست آنان را باز گذاشته است تا گروه و روزنامه درست کنند ولی سپاه سر بزنگاه به سراغشان می رود، وی این گروهها را متهم به جمع آوری سلاح کرده است و گفته است «ما جواب آنها را با اسلحه خواهیم داد». در جبهه مقابل، چند روز قبل از این رویداد، در مراسم ۲ خرداد در اهواز، یکی از مدرسین حوزه علمیه قم به نام عبایی خراسانی که طرفدار خاتمی است گفته بود: «اگر این وضع ادامه یابد و مخالفان آزادی بخوانند مانع آزادی مطبوعات و حرفهای مردم شوند ناپود خواهند شد. وقایع اخیر نشان داد که این افراد می خواهند مردم آزاد نباشند و مملکت را به دوره قاجاریه برگردانند. وی وجود تشکلهای را مانع دست یافتن مخالفان به اهدافشان دانسته و از «طرفداران ۲ خرداد» خواست تشکلهای را جدی بگیرند. ملاحظه می کنید که تضادها با سرعت سرسام آوری رو به تشدید است و موضع گیری سرسختانه خامنه ای و جناح وی در برابر خاتمی و به ویژه عدم واگذاری فرماندهی نیروی انتظامی به وزارت کشور، رویدادها را به سراسیمگی تندی انداخته که توقف آن ممکن نیست. جریان رویدادها به زبان ولایت فقیه پیش می رود، و هم اکنون آن چنان که از خلال برخی مصاحبه ها و جلسات پرسش و پاسخ پیداست، عملکرد خامنه ای به عنوان «مقام معظم رهبری» به وضوح زیر علامت سؤال رفته است.

خاتمی، آزادی، قانون

خاتمی در سخنرانی مراسم سالگرد انتخابات، خیلی در مورد آزادی و قانون و قانونگرایی صحبت کرد. بعضی از حرفهای او، مثل فرمایشات «امام راحل» همان مفهومی را داشت که مردم به مسخره از آن به عنوان کلمات قصار چنین یاد می کردند «اتوبوس از مینی بوس بزرگتر است. امام خمینی، این گفته خاتمی که آزادی به معنی هرج و مرج نیست در واقع از همین مقوله است. کیست که نداند آزادی به معنی هرج و مرج نیست. اما به طور کلی مسأله این است که نمی شود هم مردم مجبور به تبعیت از خواست و افکار یک گروه و اطاعت از یک رهبر مادام العمر باشند و در عین حال از آزادی برخوردار باشند. نام فروردین نیارد گل به باغ / شب نگرده روشن از ذکر چراغ. در عالم عمل، آزادی و قانونگرایی خاتمی به روابط بین جناح توسری خورده سابق و در حال حاضر در حکومت خط انبام. با جناح هار رژیم مربوط می شود. در دستگاه خاتمی از آنجا که جمهوری اسلامی و حکومت آخوندی همچنان برقرار است، عملاً و رسماً دستگاه حکومت جامعه را به اقلیت «خودی» و اکثریت «نامحرمان» و غیر خودی تقسیم کرده است. در حالی که شهروندان ایران باید در میهن خود از حقوق یکسان برخوردار باشند اعم از ایرانیان مسلمان، ایرانیان زرتشتی، ایرانیان ارمنی، ایرانیان یهودی، ایرانیان بهایی و ایرانیان کمونیست و ایرانیانی که هیچ مذهب و مسلکی ندارند.

بقیه در صفحه ۷

یادداشتهای پراکنده

بقیه از صفحه ۶

عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد رژیم که همچنان به سانسور کتاب ادامه می دهد، اخیرا در یک «همایش» تحت عنوان «جمهوریت و انقلاب اسلامی» ضمن داد سخن دادن در مورد جمهوریت و مشارکت مردم و آزادی در عین حال تاکید کرده است که: «در جمهوری اسلامی شأن و مقام حکومت آنچنان است که اصل اسامت و فروعیات وارده در مورد ولایت اقتضا دارد، بسیار بیش از آنی است که نظریه پردازان و متفکران اندیشه سیاسی در باب حکومت دارند. اگر در نظریه «هابز» شئون خصوصی از حوزه حکومت خارج می شد، در جمهوری اسلامی، قدرت امام (حکومت) تا کوچکترین زوایای شخصی حیات فرد رسوخ می کند» (اطلاعات خارج کشور ۵ خرداد ۷۷). ملاحظه می کنید که این تعریف از دامنه اعمال قدرت حکومت که مورد تأیید جناب وزیر اندیشمند رژیم است، چیزی جز بدترین نوع توتالیتراریسم نیست.

خشونت و درنده خویی میراث خمینی

«جمهوری اسلامی» را خمینی با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم و با ردالت و شیادی تمام به مردم ایران تحمیل کرد و برای استمرار انحصار قدرت در دست خودش، جنایتهای هولناکی علیه مردم ایران مرتکب شد. نگاهی به روزنامه های ۱۹ سال پیش، در آغاز غصب قدرت سیاسی توسط خمینی، به خوبی نشان می دهد فضای سیاسی آن روزها، از چه قرار بود و موقعیت خمینی به عنوان رهبر سیاسی چقدر متزلزل و آسیب پذیر و او چقدر نگران از قدرت گرفتن نیروهای سیاسی انقلابی و ترقیخواه بود. به طور مثال خمینی که از تظاهرات عظیم روز کارگر (۱۱ اردیبهشت) در سال ۵۸ که به دعوت خانه کارگر و با حمایت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و نیروهای مبارز چپ برگزار شد و بعد از آن مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد تولد دکتر مصدق (که در ۲۹ اردیبهشت برگزار شد) به وحشت افتاده بود، در دیدار با بانوان قم در ۴ خرداد گفت بیدار باشید... مسلمین توجه داشته باشند که در حزبهایی که صحبتشان از اسلام نیست، صحبتشان از دموکراتیک است... داخل این حزبها نشوید... چند روز پیش اینها اجتماع زیادی داشتند حرفهایشان بر ضد اسلام بود. یک روز قبل آن نیز در دیدار با فرهنگیان اهواز گفته بود: «هر کسی که جمهوری بخواهد دشمن ماست. برای این که اسلام را نمی خواهد. هر کس جمهوری دموکراتیک بگوید دشمن ماست... ما اسلام را می خواهیم... ما برای اسلام خون دادیم. خمینی چون در آن زمان نمی توانست تهمت دیگری به این گروهها بزند، در اظهارات ابلهانه بی افزود: «اینها که نیست سو، ندارند نمی خواهند رژیم [شاه] دوباره برگردد، با او هم بد هستند، اینها می خواهند یک مملکت غربی برای شما درست کنند [که] هم آزاد باشید هم مستقل، اما نه خدایی در کار باشد، نه پیغمبری نه امام زمانی نه قرانی نه احکام خداوند». او در همین سخنرانی به روشنی «اسلام» را معنی کرد و گفت: «آخوند یعنی اسلام. روحانیون با اسلام درهم مدغمند آن که با روحانیون و با آخوند مخالف است، دشمن ماست» (کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸)

یک سال بعد که مجاهدین به نیروی بزرگی مبدل شدند که دزدی و چپاول دستیاران خمینی از قبیل بهشتی را افشا می کرد و نقاب از چهره ارتجاعی آخوندها برمی داشت، مجاهدین «منافق» نامیده شدند و خمینی گفت منافقین بدتر از کفارند. ۱۷ سال پیش در آن روزهای پر التهاب، از فروردین تا اواسط اردیبهشت سال ۶۰، اراذل و اوباش حزب الهی - که مورد حمایت یکپارچه همه دست اندرکاران کنونی رژیم امم از ۲ خرداد یا «ذوب در ولایت» بودند - خود ۵۰ تن از هواداران مجاهدین را موقع فروش نشریه، به طرز وحشیانه بی به قتل رساندند. این چنین بود که تظاهرات ۳۰ خرداد صورت گرفت. در پی آن خمینی نشان داد که برای حفظ قدرت هیچ حد و مرزی برای اعمال خشونت و درنده خویی نمی شناسد. تظاهرات به دستور خمینی به گلوله بسته شد و بعد از آن دستگیریهایی وسیع و اعدامهای بی وقفه گروهی شروع شد و دیگر راهی برای مبارزه مسالمت آمیز نماند. شاهدهی بر درنده خویی خمینی را می توان در ویژه نامه بی (در ۱۰۰ صفحه) که نشریه ارزشها، وابسته به وزیر اطلاعات سابق رژیم (ریشهی) در اواخر سال گذشته در مورد منتظری و لزوم مدارا با او منتشر کرده است، دید. در این ویژه نامه به مسأله پذیرش آتش بس از سوی خمینی، به علت شکستهای رژیم در جنگ و «تعرضات نظامی» ارتش آزادیبخش علیه «نیروهای انقلاب» و «طرح شورش از داخل زندانها» اشاره شده و آمده است که: «این طرح پس از شکست منافقین کشف شد و به دنبال این ماجرا، حضرت امام، یک تصمیم قاطع و انقلابی گرفت و با انتخاب یک هیأت سه نفره (دادستان - مسئول اطلاعات - مسئول زندان) دستور داد که نسبت به منافقین داخل زندانها تصمیم جدی گرفته شود؛ بدین صورت که اگر به تشخیص این هیأت، افراد زندانی همچنان سر موضع ضد انقلابی خود هستند و پس از آزادی از زندان دوباره به سازمان منافقین ملحق می شوند، فوراً اعدام شوند و در صورتی که توبه کرده و از گذشته خود پشیمان هستند، فوراً آزاد شوند. مطابق همین نظر امام چند صد نفر از منافقین و وابستگان دیگر گروههای مسلح که همچنان به مشی مسلحانه علیه نظام اسلام اعتقاد داشتند اعدام شدند... این تصمیم امام به شدت مورد انتقاد و اعتراض آقای منتظری واقع شد...»

تعداد زندانیان شهید در قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور سال ۶۷ برخلاف آنچه نشریه وزیر اطلاعات رژیم عنوان کرده چند صد نفر نبود، بلکه بنابر تخمین گروههای سیاسی و اطلاعاتی که از زندانها به بیرون راه یافت بیش از ده هزار تن تخمین زده می شود.

اظهارات اخیر پاسدار صفوی این مثل را به یاد می آورد: آن که با مادر خود زنا کند با دگران چه ها کند، تهدید به سر بریدن و زبان بریدن دست اندرکاران جناح رقیب، توسط پاسدار صفوی، حمله های حزب اللهیها به تظاهراتی که وزارت کشور رژیم به گروههای معتقد به «نظام» اجازه برگزاری آن را داده بود، حمله به سمینار جراحان و... نشان دهنده این است که خشونت جزء لاینفک و ضرورت بقای رژیم ولایت فقیه است

ضربه های نظامی مجاهدین بر ستاد و مراکز سرکوب و ترور رژیم، باید بیش از همه برای پاسدار صفوی تحقیرکننده باشد و پاسخی بود به موقع به عربده کشیهای این آدم کش حرفه یی و یک یاداوری بود که مجاهدین تا کیفر و مجازات نهایی آخوندها و پاسداران جنایتکار از پا نخواهند نشست.

درسهای جنبش کارگری

بقیه از صفحه ۵

شکاف و جدایی در «اتحادیه واحد کارگران فلزکار اتریش» به تاریخ ۷ فوریه ۱۹۰۹، سنگ بنای یک سازمان سندیکایی جداگانه چکسلواکی را گذاشتند. اتریش کهن نتوانست دیگر بر این جدایی طلبی چیره شود. در طول جنگ، سندیکاهای اتریشی - آلمانی حامی و تکیه گاه سیاستهای جنگی نیز بودند و این سرکوبی پارلمان اتریش بود که خود به خود مانع از آن شد که سوسیال دموکراسی اتریش ناچار شود نسبت به مسأله تأیید [بودجه] جنگ اتخاذ موضع کند و بدینسان از بروز آشکار تضادهای درونی سوسیال دموکراسی - به صورتی که در آلمان پیش آمده بود - جلوگیری شود. علاوه بر این، در اتریش از اواخر سال ۱۹۱۷، جناح چپ حزب صاحب رهبری کارآمدتر و مؤثرتری گردید که پس از سقوط رژیم با جنبش رادیکالیزه شده سندیکایی متحد شد و بدین ترتیب توانست نهضت کارگری اتریش را از خطر انشعاب محافظت کند و به کمک و همراهی یکی از فعالین سندیکایی به نام اف. هانوش، در زمینه سیاستها و حقوق اجتماعی قوانین رادیکالی را به کرسی نشاند.

پس از این دوره، نمایندگان رسمی سندیکاهای اتریشی - که سابقا عنوان کمیسیون سندیکایی داشتند و اکنون «اتحادیه سندیکاهای آزاد» نام گرفته بودند - روی هم رفته با خط مشی سندیکاهای رایش آلمان هم رای بودند.

این که ما نوع نهضت سندیکایی مورد بحث را آلمانی - اتریشی نامیدیم، به این معنا نیست که جنبه منحصر به فرد دارد و مشابه آن در ممالک دیگر نمی تواند به وجود آید.

منظور از این عنوان نشان دادن خصوصیات این قبیل سندیکاهای بود، ویژگیهایی که بیشتر از هر جا در سندیکاهای آلمان و اتریش دیده شده اند. از آن جمله مشخصه بافت تشکیلاتی آنهاست که دیدیم چگونه مناسبات و روابط سازمانی به صورتی متمرکز، توسط یک ارگان اداری در رأس - به نام کمیسیون عمومی که همان کمیسیون مسئول سندیکایی است - کل بدنه سندیکا تمثیت می یابد. در رابطه با امور و مسائل عملی هم ویژگی این الگوی سندیکایی در همبستگی تنگاتنگ آن با حزب سوسیال دموکرات نهفته است. به هر حال این جنبش با وجودی که به لحاظ اصولی خود را بی طرف اعلام کرده بود، از یک زمینه سوسیال دموکراتیک برخاسته بود.

این منشاء مشترک و همدلی با سوسیال دموکراسی در بدو امر شکل متابعت محض از یک حزب سیاسی به خود گرفته بود. یا این که به صورت ارگان کمکی حزب درآمده بود. اما بعدها سندیکاهای برای کسب حقوق برابر و استقلال خویش تلاش زیادی نمودند و این خواسته ها را به کرسی نشاندند، بدون آن که خواسته باشند از تعلق خاطر به سوسیالیسم و کار در مسیر آن دست بکشند. منتهمی رفته رفته سوسیالیسم مطلوب آنها بیش از پیش خصیصتی اصلاح طلبانه پیدا کرد. به این معنا، سندیکاهایی که در ممالک اسکاندیناوی، در هلند، بلژیک، سوئیس و مجارستان هم رشد کردند، از همین سنخ و الگو به شمار می روند. در حالی که فرمیسم در نوع سندیکاهای فرانسه، ایتالیا و اسپانیا بسیار ضعیف بود.

(ادامه دارد)

سرچشمه ها و منابع زاپاتیسم

مترجم: ب. محله

میشل لوی مدیر تحقیقات جامعه شناسی در مرکز ملی مطالعات علمی در پاریس است. وی نویسنده کتاب «مارکسیسم چه گوارا» است که در سال ۱۹۷۲ توسط انتشارات مانتلی ری ویو به چاپ رسید. از دیگر آثار وی کتاب «در باره تغییر جهان» است که توسط انتشارات هیومنیتیوز در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. مقاله حاضر ترجمه نوشته کوتاهی از وی است که در شماره ۱۰ ماهنامه مانتلی ری ویو با عنوان Sources and Resources of Zapatism به چاپ رسیده است.

ما در دورانی به سر می بریم که امید از جهان رخت بریسته است. اکنون و بیش از هر زمان دیگری، غول سرمایه داری، این بار اما در شکل و شمایل نئولیبرالیسم، همه روابط اجتماعی، تمامی ارزشها و ویژگیها را به سطح کالا تنزل داده است. این تبدیل همه چیز به موضوع کالا - پول - تجارت روندی همگانی است. آری، عصری است که تمامی احساسات بشری در آنچه که مارکس در «مانیفست کمونیست» آن را «یخ آب محاسبات خودپرستانه» می نامد، غرق می شوند.

زاپاتیسم، جنبشی در تعارض با نئولیبرالیسم، در جستجوی بازگرداندن دوباره امید است. (این ایده را من از کتاب یوان له بات به نام «رومیای زاپاتیستها» و با اندکی دخل و تصرف به عاریت گرفته ام) زاپاتیسم جنبشی است که با آمیزه ای از جادو، اساطیر، آرمان شهرها، شاعری، رمانتیسم، تعصبات و امیدهای بزرگ، با عرفان (به معنایی که چارلز یگیای این واژه را در مقابل سیاست به کار می برد) و با ایمان، بارور و غنی شده است.

بی تردید توانمندی بازگرداندن امید به جهان امروزان از جمله دلایلی است که زاپاتیسم را این گونه، حتما برای مردمان ورای کوههای چیپاپاس، پرچم می سازد. واقعا آیا زاپاتیسم چه آمیزه ای است؟ در پاسخ باید گفت که زاپاتیسم معجونی است دقیق، ترکیبی است کیمیایی، مخلوطی است انفجاری ساخته شده از عناصر و اجزاء گوناگون و سنتهای مختلفی که هر کدامشان از دیگری جدایی ناپذیر بوده، ولی در عین حال مشخصا در محصول نهایی حاضر و آماده اند. همچنین می توان آن را به قالی ای تشبیه نمود که از نخهایی با رنگهای گوناگون، کهنه و نو، در طرحی بسیار با شکوه، که رازش تنها در نزد سرخپوستهای مایایی است، بافته شده است.

نخستین نخ این قالی، یا به عبارتی نخستین سنت، گواریسم - یعنی مارکسیسم در شکل انقلابی آمریکای لاتینی اش - می باشد. هسته اولیه ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیستی (EZLN) گواریست بود. اگرچه، تکامل جنبش آن را از هسته آغازین اش بسا دور ساخته است، اما قیام ژانویه ۱۹۹۴ و روح حاکم بر EZLN عناصری از این پیشینه را کماکان حفظ نموده است، عناصری همچون اهمیت مبارزه مسلحانه، ارتباط ارگانیک میان رزمندگان و توده های دهقانان، این باور که اسلحه بیان مادی عدم

اعتماد توده های استثمار شده به استثمارگران و سرکوب گران می باشد و آمادگی جان باختن در راه آرمان رهایی خلق از آن جمله اند. امروز ما فاصله زیادی با ماجراهای سال ۱۹۶۷ بولیوی داریم، اما همچنان به اصول انقلابی ای که «چه» تجسم عینی شان بود نزدیک هستیم.

دومین رشته و بی تردید بلاواسطه ترین شان، البته میراث امیلیانو زاپاتا می باشد. این قیام دهقانان و مردم بومی است، ارتش جنوب (در متن عبارت Ejercito del Sur آمده است. م) به مثابه ارتش توده ها، مبارزه سازش ناپذیری علیه زورمندان است که در پی کسب قدرت نیست، برنامه اصلاحات ارضی برای باز توزیع زمین، و سازماندهی حیات جامعه دهقانی است (چیزی که آدولفو کیلی آن را کمون مورلاس می نامد). هم زمان اما، این همان زاپاتای انترناسیونالیست است که در نامه معروف اش به تاریخ فوریه ۱۹۱۸، انقلاب روسیه را با تاکید در «هماندیهای آشکار، همسانیهایی بدیهی، و همبستگی مطلق» میان آن انقلاب و انقلاب دهقانی مکزیک، می ستاید. او می نویسد که: «هر دوی (این انقلابها) علیه آن چه که تولستوی آن را «جنایت بزرگ» می نامد هدایت شده اند، یعنی علیه تصاحب غاصبانه و ننگین زمین، که باید همچون آب و هوا به همگان تعلق داشته باشد، اما توسط عده معدودی تاراجگر و به زور سر نیزه و به مدد تبعیضات قانونی به انحصار در آمده است».

شعار «زمین و آزادی» کماکان شعار مرکزی زاپاتیستهای نو است که ادامه دهنده انقلاب «منقطع» ۱۹۱۹ (آن گونه که گیلی آن را در عنوان کتاب زیبای اش La Revolucion interrumpida آورده است) انقلاب ۱۹۱۹ مکزیک به واسطه قتل امیلیانو زاپاتا در جینامکا ناتمام ماند.

الهیات آزادی بخش رشته دیگری از این قالی است که زاپاتیستها چندان در باره اش سخن نمی گویند. با این حال، اما، تصور این که بدون دستاوردهای کشیش سامویل رویز و هزاران تن از مبلغان مسیحی از دهه هفتاد تاکنون - یعنی کار آگاه گرانه شان در میان توده های بومیان و تشویق آنها به سازمان یابی و مبارزه برای به دست آوردن حقوق پایمال شده شان - نهضت زاپاتیستی هم چنان می توانست چنین تاثیری بر چیپاپاس بگذارد، اندکی مشکل خواهد بود. البته، کار آن کشیها فاقد گرایش انقلابی بوده و آنان مخالف هرگونه حضورتی هستند، در حالی که دینامیسم EZLN کاملا متفاوت است. اما، در عین حال، این حقیقتی است که جهان نگر بسیاری از زاپاتیستها - از جمله بسیاری از برجسته ترین شان - اساسا توسط همین الهیات آزادی بخش، که یک ایمان مذهبی است که به خود رهایی توده های محروم همت گماشته، شکل گرفته است.

شاید از مهمترین رشته های این قالی، فرهنگ مایایی اهالی چیپاپاس، در رابطه جادویی اش با طبیعت، همبستگی اجتماعی اش و مقاومت اش در مقابل مدرننگری نئولیبرالی باشد. زاپاتیسم به سنت اجتماعی متعلق به گذشته، یک سنت پیشا سرمایه داری، پیشا مدرن است و به پیش از زمان کریستوفر کلمبو باز می گردد. خوزه کارلوس ماریا گئی با اندکی اغراق، از «کمونیسم اینکاه» سخن رانده است. به همین سیاق شاید بتوان در باره «کمونیسم مایاها» نیز سخن گفت. آیا این نوعی

چریک

ب. پ. پرستو

های انسانها

در خیابانهای دلمرده ی شهر شما

مردی می گذرد تنها

که ز دور دست

پیغام صفا و عشق را با خویشتن آورده است

مردی که ستاره ها به راهش نور می پاشند

و با خورشید همخانه است

مردی که فقط از ترس می ترسد

ولی با مرگ بیگانه است

های انسانها

آیا در بین شما

هست کسی

که حاضر باشد

با این همه آغاز شود؟

رمانتیسم است؟ شاید. اما آیا به راستی چگونه می توان بدون پتک رمانتیسم انقلابی، آنچه را که ماکس وبر آن را قفس آهنینی می نامد که مدرنیته سرمایه داری ما را در آن اسیر نموده است، درهم کوید؟

ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیستی وارث پنج قرن مقاومت بومیان در برابر کشورگشایی. در برابر «تمدن» و «مدرنیته» است. بنابراین به هیچ وجه اتفاقی نیست که قیام زاپاتیستها نخست برای سال ۱۹۹۲، یعنی سالگرد پنج قرن اشغال سرزمین شان، برنامه ریزی شده بود، و البته در آن زمان جمعیت بزرگی از اهالی، San Cristobal De Las Cusas را تصرف نموده و مجسمه دیه گو داماساریه گاس سمبل منفور غارت و بردگی شان بود. به زیر کشیده و متلاشی نمود.

آخرین، و از جدیدترین این رشته ها، که بعد از ژانویه ۱۹۹۴ به قبلی ها افزوده شده، عبارت از خواسته های دموکراتیکی است که جامعه مدنی مکزیک به پیش نهاد است، یعنی توسط شبکه وسیع اتحادیه ها، انجمنهای محلی، انجمنهای زنان، دانشجویان و اکولوژیستها، احزاب چپ - کاردی نستها، تروتسکیستها، آنارشئیستها و بسیاری دیگر - انجمنهای بدهکاران، دهقانان و جوامع بومیان که از هر گوشه سرزمین مکزیک برای حمایت از خواسته های زاپاتیستها، که دموکراسی، سربلندی و عدالت است، درخواست اند.

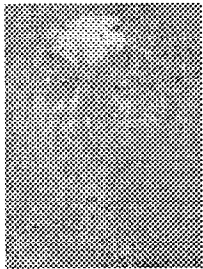
آری، شاید نکات انتقاد آمیز بسیاری در مورد زاپاتیستها وجود داشته باشد - از جمله این که نمی فهم چرا در انتخابات گذشته برای رأی دادن به کاردی نس فراخوان ندادند. اما موظفیم که حداقل به یک خصوصیت بی نظیرشان اعتراف کنیم: در این روزهای تیره پایانی این سده، در عصر پیروزی نئولیبرالیسم، در این زمانه حاکمیت سوداندیشی و یک تازی خویشتن پرستی، و سیاست سیاست بازان، آنها موفق شده اند که یک بار دیگر آرزوها را در دل مردم - در چیپاپاس، در مکزیک و در جای جای این سیاره - زنده کنند. آری، آنان بازگرداندن امید به دنیای ما هستند.

۵۴- ابن بتوته ۱۳۷۷-۱۳۰۴



در سال ۱۳۲۵ میلادی او مراکش را به قصد حج به سمت مکه ترک گفت. سه دهه بعد و ۷۵۰۰۰ میل راه او به تمامی سرزمینهای اسلامی سفر کرد. آن هم فقط به قصد گشت و گذار. ابن بتوته از اسپانیا تا نواحی جنوبی چین را طی کرد. کتاب او از سفرهایش تصویر پر ارزشی از قرن ۱۴ به جای گزارد.

۵۵- فردینلذ مگلان



زمانی که او در سال ۱۵۱۹ راهی غرب و عبور از اقیانوس اطلسانتیک شد مردم جهان می دانستند که جهان کره ایست. اما او با سفرهای طولانی و پر خطرش این حقیقت را ثابت کرد. این کاپیتان پرتغالی، از ایتالیا تا امریکای جنوبی سفر دریایی خود را که بسیار پر خطر بود طی کرد و از خطرات طوفان، مفقود شدن شکستگی کشتی گذشته و خود و همراهانش را در معرض گرسنگی و مرگ قرار داد. مگلان سرانجام در فیلیپین درگذشت اما بقایای کوچکی از همراهانش بالاخره سفر را به اتمام رساندند و یک دور کامل کره زمین را دور زدند.

۵۶- توماس ادیسون ۱۹۳۱-۱۸۴۷



به خاطر اوست که جهان ما در پایان این هزاره، جهانیهست «روشن». در سال ۱۸۷۹ بود که توماس ادیسون به ما توانایی آن را داد که بدون سوزاندن آتش به روشنایی دست یابیم. برای بسیاری از وسایل تسهیل زندگی که امروزه در اختیار داریم و توجه چندانی بدان نداریم باید از او سپاسگزار بود. وسایلی چون ماشین کپی، رادیو، فیلم، تلویزیون و تلفن (او یک روز قبل از مرگش تلفن بل را توسعه داد).

۵۱- فروید ۱۹۳۹-۱۸۵۶

پس از آن که او دریافت همکاری توانسته است به طور موفقیت آمیزی بیماری تشنج روحی را با عمل هیپنوتیزم درمان کند او روشی را ابداع کرد که از آن طریق بیمارانش بتوانند آنچه که در ذهنشان است بیان کنند او از این تکنیک و همچنین تحلیل خواب استفاده کرده و توانست بیمارانش را با بیان خواسته ها و تجربیات دردناکشان درمان کند. فروید با اتکاء بر قدرت ضمیر ناخودآگاه انسانها را متوجه طبیعت و جنسیت کرده و بدین طریق عصر جدیدی را در روانشناسی آغاز کرد.

۵۲- گریگور مندل ۱۸۸۴-۱۸۲۲



مندل در آزمایشی برای تدریس درس بیولوژی رد شد اما توانست اصول اساسی علم بیولوژی را کشف کند. این راهب قرن نوزدهم با پیوند نوعی از لوبیا در باغچه خانقاه خود در استرالیا دریافت که می شود نتیجه پیوند گیاهان را پیش بینی کرد. در این هنگام او دریافت که به یک کشف علمی با ارزشی دست یافته است از این جهت نتیجه کار خود را به جامعه علوم طبیعی ارائه داد و در مورد نتایج به دست آمده مطالبی نوشت. اما تحقیقات او مورد توجه قرار نگرفت. ۱۶ سال پس از مرگش او به عنوان اولین فردی که اصول بنیادین ژنتیک را کشف کرده است معرفی گشت.

۵۳- جوزف لیستر ۱۹۱۲-۱۸۲۷



کاشف علم جراحی، لیستر، با الهام گیری از پاستور دریافت که چنانچه میکرب سبب عفونت باشد پس می توان آن را قبل از رسیدن به قسمت زخمی شده از بین ببرد. متد او برای استفاده از اسید فنیک جهت ضد عفونی کردن وسایل جراحی و همچنین برای پزشکان و بیماران نتیجه پر بهایی داشت. مرگ در اثر جراحی از ۴۵ درصد به ۱۵ درصد رسید. کشف او سبب گشت که میلیونها انسان با ریسک بسیار کمتری مورد جراحی قرار گیرند.

۱۰۰ انسانی که در ۱۰۰۰ سال اخیر در تحول تاریخ بشریت تأثیرگذار بوده اند

منبع: شماره اختصاصی مجله لایف چاپ آمریکا تنظیم کننده: لایلا

۴۹- هنری فورد ۱۹۴۷-۱۸۶۳



هنگامی که هنری فورد، در سال ۱۹۰۳ در شهر دیترویت واقع در میشیگان، شروع به کار کرد تنها هدفش ساخت و فروش اتوموبیل بود. در طول ۱۹ سال او فقط یک نوع اتوموبیل فروخت، مدل T. اما او از همان یک مدل ۱۵/۵ میلیون دلار به فروش رساند یعنی نیمی از فروش کل جهان. ابتکار او در ایجاد صف سوار کردن قطعات به این نتیجه رسید که هر خانواده آمریکایی با درآمد متوسط قادر به خرید اتوموبیل گشت. او توانست حقوق کارگران را دو برابر کرده و ساعت کار آنها را تقلیل دهد. آنچه که تا آن روز فقط بازیچه ای برای ثروتمندان بود دیگر تبدیل به واجبات زندگی انسانها گشت. پیامد کار او پمپ بنزینها، اتوبانها و ترافیک در سراسر جهان گشت.

۵۰- اورویله (۱۹۱۲ - ۱۸۶۷) و ویلبر رایست (۱۹۴۸-۱۸۷۱)



این دو برادر که طرح و ساخت دوچرخه کار آنها بود پس از شنیدن خبر مرگ دانشمند آلمانی، اتو لیلی انتال در آزمایش هواپیمای بی خلبان، به سختی منقلب گشتند. آنها تصمیم گرفتند رویای پرواز او را ادامه دهند. برای مدت زمان ۸ سال آنها دست به آزمایشات گوناگونی زدند. از ساختن موتور هواپیمای تا پرواز هواپیمای بی خلبان. بالاخره در سال ۱۹۰۳ در شهر گیتی هاگ واقع در کارولانای شمالی موفق به پرواز اولین هواپیمای موتوردار گشتند. مدت پرواز ۱۲ ثانیه بود. اما در سال ۱۹۰۸ برادران رایست دیگر هواپیمای جنگی می ساختند به همین جهت بود که او پس از آن قدرت دید انسان به جهان و قدرت خود انسان برای همیشه تغییر یافت.

امداد غیبی

مهرداد قادری

در حاشیه نشست اخیر سازمان تجارت جهانی، کشورهای اروپایی و آمریکا تصمیم به لغو بعضی از موارد تحریم اقتصادی علیه سه کشور کوبا، لیبی و ایران گرفتند. این خبر ظاهراً جنجالی در واقع خبر نبود. چرا؟ در وحله اول می بینیم که تحریم کوبا همچنان پا برجاست و نشانی از تشویق سرمایه گذاری خارجی در این سیاست جدید دیده نمی شود. بیل کلینتون در پاسخ به اعتراضات بخشی از کنگره در رابطه با لغو تحریمها علیه کوبا می گوید: «تنها در بخشهایی از اقتصاد کوبا می توان سرمایه گذاری کرد که قبل از انقلاب کوبا در حوضه ی عمل سرمایه گذاران آمریکایی نبوده. با این وصف می توان نتیجه گرفت که اروپا در کوبا تنها مجاز به بازگشایی قمارخانه های درجه چهارم و فاحشه خانه های درجه چندم می باشد. می دانیم که حتی بخش فاحشه خانه های لوکس و قمارخانه های درجه یکم کوبا قبل از انقلاب تحت سلطه بی چون و چرای سرمایه گذاران آمریکایی بوده و طبیعتاً می توان لغو تحریم اقتصادی علیه این کشور را منتفی دانست. بیهوده نبود که کاسترو در اولین فرصت این تصمیم را نوکرمنشی اروپا در مقابل آمریکا نامید و از آن به عنوان افتضاح سیاسی یاد کرد.

در مورد لیبی نیز باید فاجعه مشهور به لوکربی را یادآور شد که کماکان پیامدهای حقوقی خود را دارد و مورد پیگیری منابع حقوقی می باشد. البته این تحقیقات تاکنون هیچ نتیجه مسلمی نداشته اند. دلیل این را می توان در سر بسته نگه داشتن نقش احتمالی رژیم ایران در این فاجعه دانست. با این همه قذافی همچنان به فروش نفت ادامه می دهد و فعالیتهای استخراجی لیبی هیچ گونه سکونی که به تحریم اقتصادی ربط داشته باشد را به خود ندیده است. این کشور در سالهای گذشته کماکان از تامین کنندگان نفت خام کشورهای اروپایی به خصوص ایتالیا بوده و از همه مهمتر مقدار هنگفتی از این درآمدها در بخشهای کلیدی اقتصاد اروپا سرمایه گذاری یا از بخشی به بخش دیگر جابجا گردیده است.

خرید رقم بزرگی از سهام بانکهای دولتی ایتالیا که اخیراً به بخش خصوصی واگذار شده اند و جابجایی سهام تحت کنترل لیبی در شرکت فیسات و سرمایه گذاری در بخشهای دیگر اقتصادی در ایتالیا از نمونه های بارز آن می باشند. پس در این مورد نیز در واقع هیچ گونه تحریمی که بتوان از آن به عنوان سلاحی علیه سیاستهای یک دولت استفاده کرد وجود نداشته و در نتیجه تصمیماتی که از طرف اروپا و آمریکا اتخاذ شده آنگنان حیاتی و جنجالی نبوده اند.

لغو تحریم اقتصادی به مفهوم واقعه ایست تنها در مورد رژیم ایران صدق می کند. به دنبال این تصمیمها، قراردادهای اقتصادی که در پیش یا معلق یا کلاً لغو شده بود دوباره رسمیت پیدا کرده اند. در این میان قراردادهای نفتی دوباره احیا شده جلب نظر می کنند. رابطه اقتصادی با ایران که تا دیروز زیر چتر گفتگوی انتقادی، خود را پنهان کرده بود امروز دیگر رژیم ایران را موظف به پاسخگویی و جامعه عمل پوشاندن به هیچ یک از شروطی که از طرف آمریکا و اروپا بر سر راه روابط اقتصادی و به اصطلاح بازگشت ایران به «آغوش جامعه بین المللی» قرار داده شده بود، از قبیل لغو پشتیبانی رژیم ایران از تروریسم، احترام به حقوق بشر و پایبندی به عرف بین المللی می کنند.

اما چرا، با وصف این که هیچگونه تغییر ملموسی در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی دیده نمی شود، تحریم اقتصادی ثانویه لغو شده و دول مورد نظر به تبلیغ بیش از حد این تصمیم می پردازند؟ آیا بازار جهانی در ایران خلاصه می شود، یا در منطقه خاورمیانه تشنج به حدی رسیده که باید به ایران نقش

هنرپیشه تشنج زدا را اعطا کرد یا این که نیاز به کاهش قیمت نفت و بحران قیمتها دلیل بر اتخاذ چنین تصمیمی است؟

هیچ یک از دلایل بالا توجیه کننده تغییر سیاست در قبال ایران نیست.

واقعتاً پنهان و محرک تغییر سیاست در قبال ایران چیزی جز بی ثباتی و تزلزل رژیم ولایت فقیه نیست. حالا باید به این پرداخت که چرا و چگونه کشورهای اروپایی و آمریکا به پشتیبانی از رژیمی متزلزل و بی ثبات می پردازند.

بدون شک نزول قدرت اعمال هژمونی ایالات متحده در مقابل اروپا را می توان در ردیف دلایل اصلی قرار داد. این کاهش هژمونی در دوگانگی مواضع آمریکا و اروپا در برخورد با مسائل حیاتی جهان و منجمله در جریان آخرین حمله آمریکا علیه عراق و آزمایشهای اتمی هند و پاکستان خود را به روشنی نشان می دهد. تا چندی پیش، چنین به نظر می رسید که آمریکا در رابطه با منطقه خاورمیانه، نه تنها حاضر به هیچ گونه عقب نشینی در مقابل اروپا نیست، اما امروز شاهد عقب نشینیهای بی در پی آمریکا در مناطق مختلف در مقابل اروپا، از پسوی تا تمام کشورهای بالتیک و شکستهای کلینتون در مقابل دولت دست راستی اسرائیل و بالاخره ایران هستیم. به موازات این عقب نشینها، اروپا ابتکار مانورهای سیاسی منطقه ای را به دست گرفته و حداقل تا زمانی که واحد جدید پولی اروپا به گردش نیفتاده موفقیت در این مانورها و سیاستها برای اروپا حیاتی و در این مقطع ارزش استراتژیک دارد.

به دنبال این نیاز مبرم است که شاهد سفرهای پی در پی سران کشورهای اروپایی به خاورمیانه و کشورهای سابق روسیه شوروی هستیم، سفر وزیر خارجه ایتالیا به ایران که جهش خاصی به برقراری روابط اروپا و ایران داد را نیز در همین چارچوب می توان توضیح داد. هنوز چند ماهی از سفر مقامهای مختلف ایتالیایی به ایران نگذشته که صحبت از سفر نخست وزیر ایتالیا به تهران می شود و به احتمال زیاد پس از این رئیس جمهور ایتالیا به تهران سفر خواهد کرد. چنین به نظر می رسد که اروپا و آمریکا از طریق سرمایه گذاری در ایران و خارج کردن ایران از انزوی چندین ساله بین المللی می خواهند رژیم ولایت فقیه را از بحران سرسام آور داخلی و عواقب آن نجات دهند.

این امداد غیبی، خارج از هرگونه منطق اقتصادی است. اروپا، بخشی از سیاست گذاران آمریکایی و عمده کارگزاران مؤسسات اقتصادی بین المللی و نهادهایی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی سیاست خود را بر تحلیلی استوار کرده اند که شناخت بافت اقتصادی و مختصات و خصوصیات اجتماعی را مد نظر نمی گیرد. این تحلیل در دو بند خلاصه می شود:

۱- پس از گذشت نزدیک به دو دهه از قیام بهمن و تمام ناگواریهایی که رژیم ولایت فقیه برای مردم ایران داشته، آتش خواستهای انقلابی و تششعهای اجتماعی فروکش کرده، در نتیجه شرایط به مراتب برای سرمایه گذاری کم ریسک تر از شرایط یک تحول مردمی فراهم است. این دقیقاً نکته ای است که از طرفی اروپا و آمریکا را از شورای ملی مقاومت به صورتی ولسو آرام و آهسته دور می کند و از طرف دیگر با سرعت بسیار زیاد رژیم ولایت فقیه را یگانه شناس سرمایه گذاری می داند. بدون شک تدوین یک برنامه اقتصادی جامع از طرف شورای ملی مقاومت به نیاز مبرمی تبدیل شده، منتها نه در برابر مخاطبان بین المللی بلکه در رابطه با خود مردم ایران و بخشهای اقتصادی و مولد جامعه و حتی بازار.

۲- با افزایش درآمد سرانه مردم می توان ریسک سرنگونی رژیم را کاهش داد. در این رابطه باید گفت که تجربه کشورهایی چون شیلی و آخرین نمونه آن مالزی نشانگر این است که، ارتقاء درآمد سرانه به هیچ وجه راه حلی برای بحرانهای اجتماعی نیست. در مورد ایران مسأله بسیار حادثتر است. زیرا باید دید آیا فرهنگ عقب

افتاده و دید قرون وسطایی رژیم ولایت فقیه و بازار کنونی پتانسیل مدیریت چنین برنامه اقتصادی را دارند؟ طبق آمار و ارقام خود رژیم، درآمد حاصل از فروش نفت، بخش اعظم تولید ناخالص ملی را تشکیل می دهد و با شناختی که از نحوه خرج درآمدهای ملی داریم، می بینیم که درآمد نفت برای خرید تسلیحات و خرج پروژه های اتمی رژیم نیز کافی نیست و کسر بودجه هنگفت دلیل فاحش این مدیریت عقب افتاده و ضد مردمی است.

بازار نیز بنا به طبیعتش هیچ گاه حاضر به تقبل ریسک سرمایه گذاری نخواهد بود و هرگز درآمدهای سرسام آور خود را به بخشهای دیگر جامعه تقسیم نخواهد کرد. پس در این حالت اصولاً روزنه ای برای ارتقاء درآمد سرانه مردم دیده نمی شود. به فرض محال، اگر هم بهبود درآمد سرانه مردم امکان پذیر باشد فاکتور اساسی دیگری که تبدیل به سرطان رژیم ولایت فقیه شده نقش ایست داشته و منقرض کننده این طرح اقتصادی را بازی خواهد کرد. این فاکتور دموکراسی و آزادی اجتماعی است. باید دید که آیا، این افزایش درآمد سرانه تنها ارزش تبادل دارد یا با خود ارزش استفاده را نیز همراه می آورد. در واقع شرایط اجتماعی زمانی که بر خواست اکثریت مردم منطبق باشد منجر به بهبود وضعیت معیشتی مردم می شود.

ارزش تبادل یک قطعه الماس بسیار بالاست، اما از نبودش قاعدتاً کسی کمبود حیاتی احساس نمی کند، در نتیجه ارزش استفاده آن بسیار ناچیز می باشد برعکس، ارزش تبادل یک لیتر آب بسیار پایین است. اما از کمبود آن جوامع و انسانها بسیار رنج می برند در نتیجه ارزش استفاده آن بسیار بالاست.

در این مورد نیز باید دید که مردم ایران از بهبود شرایط اقتصادیشان به صورت مجرد چه مفعی می برند، در حالی که با درآمدشان قادر به راضی کردن نیازهای مبرم اجتماعی، سیاسی و فرهنگیشان نباشند. با افزایش درآمد سرانه آیا جوانان ایران قادر به ارضاء خواستهای ابتدایی و انسانی چون آزادی سیاسی، قلم و بیان خواهند بود. زنان ایرانی خواهند توانست حق طبیعی برابری خود با مردان را در جامعه به مرحله عمل بگذارند. ما فکر می کنیم که نه. رژیم ولایت فقیه ارزش استفاده هر چیز را در ایران به صفر رسانده و دلیل سرخوردگی جامعه ایران نیز دقیقاً در همین است.

پشتیبانی از رژیم ایران با سیاست روابط اقتصادی با هر فرض محالی دستاوردی برای مردم ایران نخواهد داشت. البته در طبیعت قراردادهای اقتصادی تاکنون منعقد شده نیز، از آنچه مصرف و اجناس مصرفی است که بهبود زندگی روزمره را نوید می دهد هیچ نشانی نیست. این قراردادهای کلا یا بخش صنایع سنگین و نفت یا بخش تأسیسات را در برمی گیرند.

تنها آزادی مصرف که فقط مصرف اجناس را مفهوم نمی دهد و مصرف فرهنگ و سرویسهای اجتماعی را نیز دربرمیگیرد، می تواند رژیم ولایت فقیه را از سقوط نجات دهد، که البته لازمه اش آزادی بیان، قلم و تضمین حقوق اجتماعی و آزادیهای مدنی می باشد و این نیز در ایران ولایت فقیه میسر نیست.

بازار نیز باید بداند که امکان ادامه حیاتش تنها در یک سیستم دموکراتیک تامین می شود. سیستمی که بتواند شرایط مصرف آزادانه را تامین کند.

ارتقاء درآمد سرانه و آزادی مصرف یکی مکمل دیگری می باشند و این تنها در شرایطی دموکراتیک امکان پذیر است.

در پایان نتیجه می گیریم که اشتباه بزرگ در پشتیبانی از رژیم ولایت فقیه در واقع نادیده گرفتن ارزش استفاده بهبود وضعیت معیشتی مردم می باشد. در واقع سیاست لغو تحریم اقتصادی در قبال ایران مترادف با سقوط رژیم می باشد و در این مقطع است که باید خواست بهبود وضعیت معیشتی مردم را با ارزش استفاده آن توأم کرد و آن را می توان در یک جمله خلاصه کرد. نان، مسکن، آزادی. □

فاکتور دوم منصور امان

جدالهای درونی رژیم ملاما هر روز ژرفتر و پردامنه تر می شود. باندهای مختلف رژیم، پس از به قدرت رسیدن خاتمی، آرایش سیاسی نوینی یافته و به دو دسته بندی عمده یعنی جناحهای خامنه ای و خاتمی تقسیم گردیده اند. البته همین جا نباید خاطرنشان کرد که نامگذاری این دو گروه به اعتبار یابویی که گاری آنها را می کشد، نمی تواند ترکیب اجتماعی و سیاسی عناصر گوناگون و گاهی ناهمخوانی که پیرامون این جناحها گرد آمده اند را دقیقاً بازتاب دهد. نگاهی مختصر به اجزای تشکیل دهنده گروه بندیهای یاد شده، مؤید این واقعیت است.

خاتمی از سوی رفسنجانی و اطرافیان او موسوم به «کارگزاران»، باندهای سیاه خط امامی، اکو - لیبرالها (تاجرستانهای مکتبی)، پس ماندگاه تحولات سیاسی دورانهای پیشین و «توسری خورده های انقلاب اسلامی» در برابر جناح خامنه ای حمایت می شود. اما صف بندی مشترک آنها علیه باند رقیب، به خودی خود به معنای تصورات یا طرحهای مشترک در باره چگونگی برخورد به جناح مقابل و نیز آنچه که به پس از تعیین تکلیف این همارویی مربوط می شود، نیست. بلندپروازیهایی رفسنجانی و تلاش دیرینه اش برای کسب یک جایگاه فراجناحی و ممتاز، دیگر امری پوشیده نمی باشد.

انگاشتهای اقتصادی نوکیسه های جمهوری ملاما مطمئناً همان چیزی نیست که لمپن پروتاریهای حامی خاتمی خواهان آن است (پیشنهاد اخیر میرحسین موسوی مبنی بر به گردش انداختن دوباره سیستم کوپنی توزیع کالا را به یاد بیارید)، پیرامون مرزهای پیشروی تحولات و حتی وظایف تاکتیکی نیز در این جناح دیدگاههای یک دستی وجود ندارد. به عنوان مثال دو جریان دانشجویی حامی خاتمی، یکدیگر را متقابلاً متهم به محافظه کاری و تندروی کرده و در مقاطع گوناگون رویکردهای کاملاً متفاویتی اتخاذ می نمایند؛ آثار این اختلاف که در موقعیتی دیگر می توانست تنها در یک کادر صنفی - سیاسی بازتاب داشته باشد، با پرتاب این دو دسته به صف اول حامیان خاتمی و در نتیجه تبدیل به تنها برگ اجتماعی حاضر در صحنه باند مزبور، زمینه مادی گسترش به مجموع این طیف را پیدا کرده است.

برخورد دوگانه آخوند خاتمی در سرفصلهای تعیین کننده و پیرامون مسائل حساس، نه تنها به برطرف ساختن این آشفتگی کمک نمی کند بلکه خود به مانعی در راه شکل گیری یک مرکز خط دهنده و هماهنگ کننده تبدیل شده است، امری که احتمالاً شرکای اصلی وی را به چارهجویی وادار خواهد ساخت. امروز تعداد کسانی از همین جناح که خاتمی را به عقب ماندن و مهاجرانی، چشم چراغ کابینه اش را به ریاکاری متهم می کنند، چندان کم نیست.

باند خامنه ای نیز در شرایط بهتری به سر نمی برد. ائتلاف مرکب از بورژوازی تجاری، خرده بورژوازی سنتی - ارتجاعی، جامعه روحانیت، مؤتلفه اسلامی، ابواب جمعی بوروکراسی شکل گرفته در نظام و شبکه ارگانها و نهادهای اقتصادی، اجتماعی، نظامی و شبه نظامی موازی ساختارهای دولتی، طیف ناهمگونی را تشکیل داده اند که به ویژه در مورد اشکال تحقق اهداف خود و برخورد با رقبای این چندگانگی را به نمایش می گذارند. در این میان برخلاف آنچه که در نگاه اول به نظر می رسد، وابستگی موقعیت خامنه ای (رهبری نظام) به ساختارهایی است که در چارچوب سیستم به ولایت فقیه مشروعیت می بخشند و مستقل از او عمل می کنند. و این بدان معناست که در این جناح یک اتوریته غالب نمی تواند به طور طبیعی شکل بگیرد،

امر مذکور بیش از آن که ناشی از قدرت این ساختارها باشد، از ضعف جایگاه سیاسی و فقهی خامنه ای و قبل از آن بحرانی که خمینی با کنار زدن منتظری از ولایت مهدی خود پدید آورده و بدان جنبه موروثی و ذاتی بخشید، ناشی می شود.

وابستگی متقابل عناصر این جناح به یکدیگر، بی شک در یک روند متعارف به تقویت استحکام درونی آنها کمک شایانی می نمود اما در شرایط کنونی و در حالی که باند مذکور موقتاً در حالت تدافعی بسر برده و در تلاش حفظ سنگرهای خود می باشد، دامنه تحرک و میدان مانور آن را به شدت محدود کرده و خطر گسترش هر اختلاف به یک شکاف جدی را دوچندان می سازد. ادامه چنین موقعیتی نمی تواند مطلوب طیف مورد بحث باشد، دایره انتخاب آن نیز چندان گسترده نیست، یا باید با جناح رقیب به سازش برسد، امری که می تواند در صورت لزوم از فراز سر خامنه ای نیز عبور کند، یا می بایست ورق را برگردانده و با پذیرش ریسک فروپاشی نظام، حریف خود را مورد تهاجم قرار دهد. اما در هر حال به نظر می رسد لحظه تصمیم گیری برای این جناح فرا رسیده باشد.

اما آیا به راستی درگیری جناحهای مختلف رژیم و بازتابهای گوناگون آن که در بالا به گونه ای مختصر بدان اشاره شد، تمام واقعیت سیاسی - اجتماعی جامعه کنونی ایران را در بر می گیرد؟

در نظر به انتشارات استحاله طلبان و معاشرت جوانان خارج و داخل کشور، پاسخ به این سؤال مثبت است و هم از این رو صفحات نشریات گوناگون آنها مملو از انمکاس رویدادها و حوادثی است که در پی جدال باندهای زیر و درشت رژیم به وقوع پیوسته است، حتی مصاحبه با فلان چاقوکش چاله میدان هم برای آنها اهمیت سیاسی ویژه ای پیدا می کند. تفسیرهای خواندنی از موقعیت نگران کننده «دگراندیشان اسلامی» و دلشوره برای «جامعه مدنی» آقای خاتمی، آذین بخش صفحه اول نشریات آنان گردیده و به راه انداختن کارزار رهایی والی دارالخلافة، به وظیفه مبهم روزشان بدل می گردد! در لا به لای تیرها، خدایان زمینی که همه چیز به اراده خجسته آنها بستگی دارد، در قالب پرسوناژهای عمامه به سر، دست در دست مکلها با ریش و بی ریش، خلق می شوند تا با یک اشاره مکتبی، شور و حال آسمانی «مردم سالاری» را در کالبد این مشتاقان چشم دریده از انتظار بدمند و باز هم بدمند.

و در این میان آنچه که محلی از اعراب نمی یابد و در التهاب مرداب ژورنالیستی کاملاً به زیر رفته و پنهان می شود، همانا ارتش بیست میلیون رای دهندگان است که زمانی به مثابه ابزار تطهیر همدستی با ملاما در نمایش رستگاری رئیس جمهوری، به کار گرفته می شدند. به راستی آنها کجا رفتند و در کجاشک جناحها چه نقشی ایفا می کنند؟ پاسخ به این پرسش از سوی آنان که وانمود می کنند جناح خاتمی مردم ایران را نمایندگی می کند و برنامه آن تأمین کننده مطالبات توده هاست، بی شک همانقدر سطحی و عوامفریبانه است که فرض اولیه شان، اما هر کس که حتی اندکی با شرایط کشور و موقعیتی که مردم در آن به سر می برند، آشنایی داشته باشد - ولو این که این آگاهی را مانند بسیاری از این جماعت از راه دور و طرق غیر مستقیم کسب کرده باشد - به خوبی می داند که پس از نزدیک به دو دهه حاکمیت ارتجاع مذهبی و به فقر و فلاکت کشانیده شدن اکثریت مردم، مطالبات پایه ای همچون دموکراسی، عدالت اجتماعی و سکولاریسم، نه خواستههای مجرد یا شعارهای تزئینی دکانهای سیاسی، بلکه نیاز حیاتی فوری و بلاواسطه محسوب می شوند. هر آن که تصور می کند که میتوان با «جامعه مدینه النبی» خاتمی و گشودن فلاحه «دگراندیشان اسلامی»، سر مردم را شیره مالید و قاقالی بی دست به خانه فرستاد، آشکارا هنوز این واقعیت را درک نکرده است.

در کشوری که بخش مهمی از مردم آن زیر خط فقر زندگی کرده و بدون هیچگونه چتر حمایت دولتی ناچار به دوختن شب و روز خود به یکدیگر هستند، چه جای تعجب یا انکار است که تمایل به بهبود شرایط اقتصادی به یک خواست نیرومند اجتماعی بدل گردیده است. در جایی که بختک نفرت انگیز ارتجاع مذهبی، جزئی ترین رفتارهای شخصی را تازیانه به دست کنترل کرده و در حوزه اجتماعی معیارهای مذهبی به تبعیض جنسی و فکری و بربریت دولتی رسمیت می بخشد، مطالبه برچیدن دم و دستگاه مذهبی و آخوندی به همراه تمامی تحمیلات آن و تأمین سکولاریسم، برای کسی می تواند تازگی داشته باشد که ایران را حتی از روی نقشه جغرافیایی هم باز نشناسد. و بالاخره در کشوری که حق طبیعی مردم آن در زمینه مشارکت در تعیین سرنوشت خود، آزادی بیان، دسترسی به اطلاعات، تشکیل کانونها و مجامع صنفی، فرهنگی، سیاسی و...، انتشارات و رسانه های گروهی آزاد و و طی دو دهه گستاخانه و به عریان ترین شکل لگدمال می شود، چرا نباید خواست آزادی و برقراری روابط دموکراتیک در پهنه های سیاست و اجتماع به یک درخواست مادی تبدیل گردد.

رای دهندگان بیست میلیونی در صفحه حوادث مهیج استحاله طلبان جایی ندارند زیرا خواهان عدالت اجتماعی هستند در حالی که تمام آنچه که خاتمی می تواند به آنها عرضه کند کوپن صدقه ای است. مردم از برچیده شدن دستگاه مذهبی سخن می گویند و او در باغ سبز «مدینه النبی» را به آنها نشان می دهد. به تنگ آمدگان خواستار جاری شدن دموکراسی هستند آن گاه این دارودسته به «خودئ و غیر خودئ» و به «قانون اساسی» یعنی بیان حقوقی نظم استبدادی حاضر استناد می ورزد. مطالبات مردم از حد ظرفیت کم آزارترین جناحها و یک هشتم متمدن ترین آدمهای آنان نیز فراتر می رود. و دقیقاً به همین دلیل است که سخن از «آخرین شانس نظام» و به میان می آید و دو جناح درگیر مداوماً ضرورت «حفظ نظام» و «اساس نظام» در عین اختلافات و مرزهای آن را، به یکدیگر یادآوری می کنند. آنها مشترکاً از «توطئه های بیرون سرزی» شکایت می کنند و به طور هماهنگ بر قصد خود مبنی بر «مقابله با این توطئه ها» تأکید می ورزند.

شاید ابراز این نگرانیها بتواند کمکی به گشودن چشمهایی که در پس گرد و غبار جدالهای درونی رژیم قادر به دیدن فاکتوری که می تواند بیشترین بهره را از تضعیف دو جناح ببرد (مردم)، بنماید. اما اگر حتی چاره جوئیها و پیش بینیهای باندهای گوناگون رژیم نیز برای اینان از صراحت لازم برای تایید حضور قدرتمند فاکتور دوم برخوردار نباشد، بنابراین می توانند به تازه ترین نمونه تجلی آن یعنی تظاهرات جاده ساوه رجوع کنند.

(از انصاف نگذریم، کسانی از همین طیف استحاله طلب وجود دارند که واقع بینانه در دلمشغولی باندهای رژیم در مورد «حفظ نظام» و تهدید ورود مردم به پهنه نبرد شریک هستند. آنها نیز در باره تهدید آشوب، هرج و مرج، آتارشی و غیره در صورت بالا گرفتن کار، هشدار داده اند. اجرشان با...؟)

اگر جناح خاتمی به راستی مطالبات توده ها یا حتی بخشی از آن را نمایندگی می کند و بر سر تأمین آنهاست که به رویارویی با باند رقیب برخاسته است، بنابراین نباید با دخالت و فعال شدن مردم در این درگیری مخالف باشد، اما واقعیت چیز دیگری را نشان می دهد. هنگامی که هواداران این طیف در مراسم بزرگداشت «پیروزی انتخاباتی» خاتمی شعار «الله اکبر، خامنه ای رهبر» سر می دهند، در دستی به پرتگاهی که شانه به شانه جناح دیگر بر لبه آن ایستاده اند، اشاره می کنند. خاتمی به این حقیقت با معرفی «رهبر»

فاکتور دوم

بقیه از صفحه ۱۱

به مثابه «رکن زکین نظام» صراحت می بخشد و از «اسلامیت به معنای رای مردم در چارچوب موازین و ارزشهای اسلامی» سخن می راند.

نیازهای اجتماعی جامعه کنونی ما در این «چارچوب» تنگ نمی گنجد و هر شکلی از رفرم که به طور جدی بخواهد گام یا گامهایی به سمت برآورده ساختن زمینه های تحقق این خواستها بردارد، الزاماً از سطح توانایی و امکانات دگرگون پذیری رژیم فراتر رفته و «اساس نظام» را در برابر خود خواهد یافت زیرا این مطالبات در جوهره خود هیچ ویژگی مذهبی، بورژوازی و استبدادی که به این یا آن گونه با طیف میینی از رژیم جهات همسوی یا مشترکی بیاید، یا خود حمل نمی کند و از این رو در اتخاذ رویکردهای سیاسی و اجتماعی، فاقد نقطه عزیمت های یکسان با باندهای درونی رژیم می باشد. از سوی دیگر طبعاً یک رابطه غیر مستقیم میان دامنه شکاف در رژیم و جنبش اجتماعی وجود دارد، بدین صورت که تعمیق اولی مسیر اعتلای دومی را هموار خواهد کرد ولی این ارتباط نه علت و معلول بلکه بیشتر همانند رابطه زاویه سرازیری با میزان شتاب بهمین است. به همین دلیل نیز هر عقب نشینی رژیم در حوزه های متصرفه اش هر چند جزئی و به هر میزان ناچیز، موجب خرسندی و هر کدام از این جناحها که میخ محکمتری به تاپوت «نظام» بکوبد، شایسته به جلو هل داده شدن است.

تفاوت میان عوامفریبی و سیاست انقلابی را در این پهنه، آشکارتر از هر صحنه رویارویی دیگر می توان شاهد بود. یک سیاست رو به مردم و مدافع دگرگونی، همواره رفرم را از زاویه تأثیری که می تواند در تغییر روابط مسلط در حوزه عملش به جای نهد، ارزش گذاری می کند. رفرم «در خود» و «برای خود» همانقدر بی معنا و پرت است که تصور قائم به ذات خود بودن پشم مریئوس! درک مزبور، امکان شناخت تفاوت میان آراستن «نقش ایوان» با اصلاحات را فراهم می آورد و از این هم مهمتر قادر به بررسی تواناییهای مادی و دامنه فراگیری رفرم می باشد. در این رابطه حتی اختلاف در انگاشتهای استراتژیک - مثلاً میان مشی سرنگونی با خط استحاله - هم نمی تواند توجیه کننده نادیده گرفتن موقعیت مادی رفرم باشد، به عنوان مثال حتی یک رفرمیست - به مفهوم سیاسی آن - نیز در مواجهه با درهم تنیدگی دین و دولت در جمهوری ملاحا و عوارض بیشمار آن، نمی تواند مدافع نظریه انقلابی جدایی این دو مقوله از یکدیگر نباشد اما همین رفرمیست اگر با شعار «مدینه النبی» در این جهت حرکت کند یا باید به نیت اصلاح طلبانه اش شک کرد یا به سلامتی قوه تعقلش.

برای سیاست انقلابی، تحولات کنونی در ایران از زاویه ایجاد فضای تنفسی برای جنبش توده ای اهمیت می یابد. جنبشی که به تدریج پیرامون خواستهای مبرم خود شکل می گیرد و از حیث جهت گیری اجتماعی چپ و از نظر انتخاب اشکال مبارزاتی رادیکال است. تجربه خیزشهای متعدد مردم در گذشته و در شهرهای مختلف، چیزی جز این را به دست نمی دهد و آنچه که سرانجام مسأله دموکراسی، عدالت اجتماعی و سکولاریسم را در این کشور به گونه تعیین کننده ای در دستور کار خود قرار خواهد داد، همین فاکتور خواهد بود. تبلیغ انقلابی و مسلحانه این واقیعت، تا هنگامی که حکومت تیغ بقای خود را بر گلوی مردم نهاده است، وظیفه جاری و مستمر مقاومت است. □

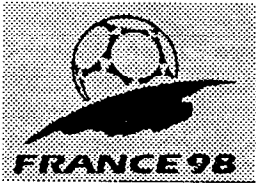
تیم ملی فوتبال نماینده مردم در جام جهانی یا نماینده رژیم؟

حسن طالعی

رژیمی که در آن زنها صرفاً به خاطر جنسیتشان شدیداً از فعالیتهای ورزشی محروم می شوند وقتی دوچرخه سواری را برای آنان ممنوع اعلام می کند. چگونه می تواند این حضور تیم ملی فوتبال را که با همت و پشتکار مردم و بازیکنانش صورت پذیرفت به حساب خود گذارد؟

آخوندهای مرتجع به تنها چیزی که فکر می کنند بیرون آمدن از انزوای سیاسی و تنگناهایی است که به دلیل تلاش شبانه روزی اپوزیسیون گریبانشان را گرفته و نه به ورزش و خواستهای مردم ایران.

این فرصت مناسبی است برای رژیم تا بلکه عرض اندام نمایند و زمینه ای جهت معادلات آتی فراهم سازند. غفلت و عدم پشتیبانی از حضور تیم ملی فوتبال در جام جهانی این امکان را به رژیم خواهد داد تا به مقاصد پلیدش دست یابد. حال که این تیمی که در بازیهای جهانی شرکت می کند، تیم ملی ایران است و نه رژیم، چه بهتر که از این موقعیت استفاده نمائیم و آن را همان گونه که مردم داخل کشور نشان دادند به صورت ضربه بی مهلک بر پیکر رژیم وارد سازیم.



در کنار نقش اساسی ورزش در حفظ سلامت جسم و روان افراد جامعه، در بسیاری از موارد شاهد سوء استفاده از آن در دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی خاص که اساساً با ماهیت ورزش در تضاد است، می باشیم. در این بین فوتبال به دلیل گرایش گسترده بی که به آن وجود دارد، جایگاهی ویژه یافته و هر دوره با قهرمان شدن یک تیم و ستاره نمودن بعضی از چهره های فوتبال، زمینه ای پدید می آید تا از یک طرف سرپوشی بر بسیاری از حقایق گذارده شود و از طرفی دیگر انبوه کالاهای مصرفی با عکس ورزشکاری و یا نشان تیم قهرمان به بازار عرضه شود و به دنبال آن حضور آنها در انواع و اقسام آگهی های تبلیغاتی تا بلکه سودی کلان به جیب صاحبان کارخانه های تولید کننده این محصولات روانه گردد.

ولی آیا این امکان فقط در اختیار حضرات قرار دارد و مردم از آن بی بهره اند؟ جواب این سؤال کاملاً واضح است. با استناد به آنچه که تاکنون بسیار رخ داده باید گفت نه. مردم نیز با هوشیاری و تیزهوشی خویش در مقاطع خاص با توسل به ورزش مخالفت و اعتراض شدید خود را نسبت به سیستم و شرایط موجود ابراز داشته و قدرت اراده خودشان را به نمایش می گذارند.

نمونه بارز آن در ۸ آذر سال قبل در کشورمان به وقوع پیوست. توپ شلیک شده به طرف دروازه استرالیا در تهران و دیگر شهرهای ایران منفجر می شود. مردم به خیابانها ریخته و رقص و پایکوبی می کنند. نیروی عظیم و تعیین کننده خود را به نمایش می گذارند و به آخوندهای پست و فرومایه می فهمانند که چنانچه اراده کنند رژیم را به زانو درمی آورند. همان طور که با دیکتاتوری شاه رفتار کردند. رقص و پایکوبی - برداشتن روسری از سر آنها در رژیمی که با توسل به سرکوب و کشتار تاکنون سعی نموده فرهنگ گریه و عزاداری و هر آنچه که خود می خواهد بر آنها تحمیل نماید.

مردم، این تیم را نماینده خودشان دانستند که پیروزی آن و کسب افتخارش چنین به شور و شغفشان آورد و گرنه چرا وقتی رژیم اقدام به برگزاری مسابقات جهانی کشتی در تهران نمود، ورزشی که انبوه بی شمار مردم ایران دوستدار آن هستند، استقبال سرد و بی رنگی از آن شد.

طبیعی است که رژیم تمام تلاش خود را به کار خواهد گرفت که حضور تیم ملی فوتبال در جام جهانی را به خود نسبت داده و از آن بهره برداری لازم سیاسی را نماید. ولی آیا این تیم نماینده رژیم است که اجازه چنین کاری را داشته باشد؟

رژیمی که هیچ گونه ارزشی برای ورزش و ورزشگاه قائل نمی باشد. دو دوره از شرکت تیمهای ورزشی ایران در المپیک به دلیل مقاصد خاص سیاسی و جلوگیری از افشای ماهیت ضد مردمی اش به واسطه پنهانده شده ورزشکاران، جلوگیری می کند.

برد و باخت این تیم حائز اهمیت درجه اول نیست بلکه حضور آن و رساندن پیام مردم کشورمان به گوش جهانیان که علیرغم سرکوب و فشار شدیدی که به آن اعمال می شود خود رابیرون می کشاند و خواهان آن است که تصویری غیر از آنچه آخوندها و ابادی شان از ایران و ایرانی به نمایش گذارده اند و به جهانیان شناسانده اند از خود ارائه دهد. تصویری از فرهنگی چند هزار ساله که سرشار از توع دوستی است و ملتی که خواهان روابط دوستانه با کشورهای جهان است. ملتی که خواهان جامعه باز است و در انتخابات رژیم علیرغم شناخت دقیقی که از آخوند و ماهیت آن دارد، به واسطه وعده های دهان پر کن «جامعه مدنی» آنها هم رأی به خاتمی داد. ملتی که زنهایش خواهان حضور در میادین ورزشی می باشند زیرا که ساهاست از این حق مسلم محرومند.

به امید آن روز که شاهد حضور ورزشکاران ایرانی زن و مرد در میادین ورزشی باشیم آن هم بدون هیچ گونه مانعی از جانب مثنی قلدر و زورگو و قداره بند.

به امید آن روز که شر رژیم مرتجع و ضد خلقی آخوندها از سر مردم ایران کم بشود، تا زندگی مردم رنگ شاد تری به خود گیرد.

برخی مسائل مبوم محیط زیست ایران

مصاحبه با دکتر کریم قصیم به مناسبت روز جهانی محیط زیست - ۶ ژوئن (۱۶ خرداد)

نبرد خلق: ضمن تشکر از شما برای شرکت در این مصاحبه، می‌خواستم توضیح دهید که چرا از چند سال پیش به این طرف مرتب از کمبود آب در ایران صحبت می‌شود. بسیاری از مقامهای سطح بالای رژیم و مطبوعات دولتی و جناحی آخوندها تلویحا مردم را مقصر کم آبی جلوه می‌دهند و مدعی‌اند بی‌دقتی و اسراف در مصرف آن موجب بالا رفتن سرانه هر خانوار و در نتیجه کمبود آب برای شهرها و به خصوص شهر تهران شده است. یا این که از کمبود بارشهای سالانه و خالی بودن مخازن آب گزارش می‌دهند. لطفا کمی در باره این مسأله را توضیح دهید.

جواب: می‌دانید که تامین آب کشور به طور مستقیم در حوزه محیط زیست نیست. با این حال مقوله آب و کم آبی کشور رابطه ای ناگسستنی با امور محیط زیستی دارد و من از این لحاظ به سؤال شما جواب می‌دهم و به طور مشخص وضعیت تهران را پیش می‌کشیم. عرض کنم در این که شهر دوازده میلیونی تهران سالهاست به طور فزاینده به یک موقعیت بحرانی کم آبی، نزدیک می‌شود هیچ شکی نیست. آب مصرفی تهران از طریق سد های کرج، لتیان و لار و نیز برداشت مداوم از منابع زیرزمینی توسط چاه عمیق، تامین می‌شود. حالا اگر - مطابق همان آمار و ارقامی که در بیانات و نشریات خودشان آمده - ظرفیت سالانه رودخانه های منتهی به سد های فوق به علاوه میزان استحصال از آبهای زیرزمینی را با حجم مصرف شهر تهران مقایسه کنیم و نرخ رشد (یا کاهش احتمالی) مصرف سالانه را نیز در نظر داشته باشیم، آن وقت به سادگی به موقعیت بی می‌بریم. ظرفیت سالانه رودخانه کرج به طور متوسط ۳۳۵، جاجرود (سد لتیان) ۱۶۰ و لار ۱۱۰ میلیون مترمکعب است. از منابع زیرزمینی آب منطقه تهران نیز سالانه ۲۵۰ میلیون مترمکعب برداشت می‌شود، روی هم حجمی برابر ۸۵۵ میلیون مترمکعب. در همین حال مصرف سالانه تهران بنا به گفته مدیر عامل شرکت آب و فاضلاب در سال ۷۵ بیشتر از ۹۰۰ میلیون مترمکعب بوده است [اطلاعات: ۷/۶/۷۶] و نرخ رشد مصرف سالانه در ۳ سال گذشته روی هم به ۳۰ درصد بالغ می‌شود، که رقم بسیار نگران کننده ای است. یعنی، اکنون می‌توان به طور قطع گفت که امسال تهران در یک موقعیت کم آبی قرار دارد و ضمنا با ساعتی از قطع آب در محله‌ها روبه رو خواهد شد. تاووم نرخ رشد مصرف به واقع یک عامل بحرانی زاست، چون ناگزیر می‌باید ظرفیت تامین آب را بالا برد. من از گفته معاون وزیر نیرو در امور آب برایتان نقل می‌کنم: «رشد مصرف آب تهران نگران کننده است و اگر ادامه یابد هر ۸ سال یک بار می‌باید ظرفیت تامین آب را ۲ برابر کرد؛ [همان شماره اطلاعات] که البته بالا بردن ظرفیت کار بسیار دشواری خواهد بود، به دلایلی که خواهم گفت. اما قبلا شاید حالب باشد بدانیم چرا نرخ مصرف آب رشد می‌کند؟ مسئولان، همان طور که شما اشاره کردید، انگشت اتهام را به طرف مردم دراز می‌کنند و فی‌المثل از ماشین شستن با شلنگ آب و آب پاشیهای تابستانی و از این جور کارها شکایت دارند. اما واقعیت این است که در پارامتر بی دقتی و بی مبالای مردم در مصرف آب تغییر خاصی وجود ندارد که موجب چنان نرخ رشدی شده باشد. علت اصلی آن است که - برخلاف ادعاهای رژیم - جمعیت شهر تهران، به خصوص جمعیت حاشیه نشین و فقیر مرتب رو به افزایش می‌باشد و مصرف آب ناگزیر بالا می‌رود. مسیب این افزایش جمعیت نیز سیاستها و عواقب کارهای همین حاکمیت طی ۲۰ سال اخیر است. سؤال: شما گفتید که یکی از راههای تامین آب مورد نیاز تهران برداشت از منابع زیر زمینی است.

خوب، بنابراین منطقی می‌شود با افزودن به شمار چاههای عمیق مشکل را برطرف کرد.

جواب: عرض کنم که در سالهای اخیر هم یکی از روشهای به قول خودشان ضد بحران، همین چاه زدن بیشتر بوده است. ولی این راه حل، استراتژیک نیست. نه در دراز مدت قابل دوام است و نه به صرفه. چون اولاً منابع زیرزمینی آب محدود هستند و برداشت بی رویه و شتابان باعث افت منابع می‌شود. در ثانی همین منابع محدود و رو به کاهش سالهاست با خطر آلودگی مواجه‌اند و بارها منشاء شیوع امراض گوناگون عفونی و انگلی بوده‌اند.

سؤال: منظورتان چیست، چرا آبهای زیرزمینی آلوده بوده‌اند؟

جواب: با نفوذ پسابهای سمی کشاورزی (در اثر مصرف بی رویه کودها و سموم دفع آفات) و صنعتی و نیز نفوذ فاضلابهای گوناگون شهری به عمق خاک و در نهایت به سفره آبهای زیرزمینی، رفته رفته قدرت خود پالایشی و احیای این منابع کاهش یافته و آلودگیهای شیمیایی و میکروبی پیدا شده که گاه استفاده از آب برداشتی این و آن چاه عمیق موجب شیوع امراض عفونی می‌شود و بارها خبر چنین مشکلاتی در مطبوعات داخل آمده است.

سؤال: گفتید که افزایش جمعیت یکی از دلایل کمبود آب تهران است. آیا علل دیگری هم وجود دارد؟

جواب: البته، یکی دیگر از علتهای عبارتست از بالا رفتن درصد «پرت آب» در تهران. عمر شبکه آبرسانی شهر تهران بیشتر از ۴۰ سال است، در حالی که جنس لوله‌ها و مصالح دیگر تناسب با ۱۵ الی ۲۰ سال بوده است. اکنون این شبکه شدیداً دچار آسیبهای گوناگون است و به دلیل خرابی و استهلاک، بین راه کلی آب از دست می‌رود. به قول روزنامه‌ها «آب گم می‌شود» و بنا به اعتراف مسئولان رژیم حجم آب گم شده چیزی حدود ۳۰ درصد برای کل کشور و ۴۰ درصد در تهران می‌باشد. انشعابهای غیر مجاز را هم می‌توانید جزو این «اتلاف» به حساب آورید.

سؤال: راه حل چیست؟ منظور این است که به لحاظ فنی چه راه حلی متصور است؟

جواب: در مورد این بحران سالهاست که کارشناسان ایرانی به شهرداری و مقامهای بالاتر هشدار داده بودند که بحران کم آبی در راه است و می‌باید به شیوه‌های گوناگون ظرفیت تامین آب را بالا برد. راهکارهای مورد نظر هم عبارت است از مدیریت بهینه تامین آب و مدیریت بهینه مصرف آب. کار جمع آوری آبهای سطحی منطقه تهران بزرگ می‌باید بهتر شود بهره گیری مؤثرتر از همین آب موجود و در گردش از طریق رسیدگی به مسائل مصرف و کاهش پرت آب و نیز بازیافت آبهای آلوده و تصفیه آنها.

سؤال: پایین بردن مصرف و اقدامهای فرعی آن به جای خود، تعمیر لوله‌ها و رسیدگیهای فنی برای تقلیل اتلاف آب نیز روشن است. در مورد بازیافت لطفاً کمی توضیح دهید.

جواب: در حال حاضر در همه شهرهای پیشرفته جهان راهکار «بازیافت و تصفیه» به یکی از منابع اصلی تامین آب و مبارزه با آلودگی تبدیل شده است. به بینید، حدود ۷۵ درصد آب مصرفی در تهران به انواع فاضلاب و پساب تبدیل می‌شود که از دور خراج می‌گردد. در حالی که اگر ۲ میلیون متر مکعب فاضلاب روزانه تهران، از طریق یک شبکه جامع شهری، جمع می‌شود و مورد تصفیه قرار می‌گرفت، آن وقت بی‌شک آب مصرفی بخش کشاورزی و صنعتی و مثلاً آبیاری فضای سبز تهران را از این منابع تامین نمود و از محل آبهای صرفه جویی شده نیز مشکل کمبود آب آشامیدنی را به طور قطعی و دراز مدت حل نمود. البته مسأله کنترل جمعیت و سازماندهی بهتر مصرف هم نقش مهمی دارد ولی ایجاد هرچه سریعتر شبکه کانالیزاسیون و جمع آوری فاضلاب راهکار اساسی است که اگر در این ۲۰ سال حکومت دلسوز و درستکاری می‌داشتیم تا حالا حل و فصل شده بود. ولی با این دستگاه نالایق و فاسد، که حاضر به سرمایه گذاری لازم در زمینه‌های

عام المنفعه نیست، تهران در معرض بحران جدی کم آبی است و وضع بدتر خواهد شد.

سؤال: اما از چند سال پیش که طرح فاضلاب تهران و تعدادی از شهرها در دست اجراست و بنا به گزارشهایی که در مطبوعات داخل کشور چاپ می‌شوند، امتیاز انشعاب فاضلاب هم مرتب گران می‌شود. با این وجود هیچ کدام از این پروژه‌ها خاتمه نیافته. به نظر شما چند سال دیگر مردم باید منتظر راه اندازی این طرح‌ها باشند؟

جواب: در طرح اولیه شبکه فاضلاب تهران ۸۰۰۰ کیلومتر طول کانالیزاسیون و لوله گذاری پیش بینی شده بود که می‌بایست حداکثر در ظرف ۱۰ سال اجرا و به بهره برداری کامل برسد. اما طبق معمول پیروسی پیش فروش حق انشعاب سریع و با جدیت دنبال شد ولی روند کار اجرا به بهانه‌های گوناگون از جمله به عذر ناکافی بودن بودجه و سرمایه، مرتب کندتر شد. طبق برنامه اولیه می‌بایست سالی ۸۰۰ کیلومتر لوله گذاری شود ولی همین ماه گذشته در روزنامه همشهری (۷۷/۲/۸) خبر حیرت انگیز و در عین حال تأسف باری چاپ شده بود که عینوه برایتان می‌آورم: «... تاکنون فقط ۲۰۰ کیلومتر لوله گذاری انجام شده است. مدیر عامل شرکت فاضلاب تهران افزود: در صورتی که روند کنونی اجرای طرح فاضلاب تهران ادامه یابد این طرح ۵۰ سال دیگر به بهره برداری خواهد رسید». فکرش را بنکند تا ۵۰ سال دیگر پیش فروش حق انشعاب! و این به تعویق افتادن و تأخیر طولانی در اجرای طرحهای عام المنفعه، که در عین حال درآمدهای سرشاری هم در بطن آن نهفته از ویژگیهای مدیریت دوران رفسنجانی و حالا خاتمی است.

سؤال: بنابراین مسایل آب و فاضلاب مستقیماً به هم وابسته‌اند و هر دو وجه این قضیه در یک وضعیت بحرانی می‌باشند، درست متوجه شدیم؟

جواب: بی تردید همین طور است که می‌گویید. در تهران و دیگر شهرهای ایران، بی‌خود نبوده که ارگانهای اداری آب و فاضلاب درهم ادغام شده‌اند.

سؤال: آقای قصیم، امسال هم جاری شدن سیل در بهار مانند سالهای گذشته باعث خسارتهای شدید در بیش از ۷ استان کشور شد. چرا این قدر شمار سیل و ابعاد تخریب آن زیاد و سنگین شده است؟

جواب: فاجعه سیل و خرابی در دو دهه اخیر به واقع شدت و گسترش رو به افزایش و بی سابقه ای داشته، می‌توان گفت یکی از مشخصه‌های دوره آخوندی در عرصه محیط زیست ایران است. چرایش هم کاملاً روشن شده و به علم و تجربه دو دهه اخیر و مقایسه با دوره‌های پیشین و بررسی آمار و ارقام مربوطه مشخص است: نابودی جنگلها، تشدید فرسایش خاک، عدم رسیدگی به آبرها و رودخانه‌ها، ساخت و سازهای غیر مجاز در مسیلهها، عدم توجه به عرصه‌های شیب دار کوهستانی که هم پوشش گیاهی شان تخریب شده و هم در اثر کوهستانی گذشته از خاک نرم پاک شسته شده‌اند و ...

سؤال: یعنی به نظر شما بارشهای سنگین علت اصلی این سیلابها نیست؟

جواب: یک سال بیشتر می‌بارد و سال دیگر کمتر. طبق برآوردهای کارشناسان میانگین بارشها و نزولات آسمانی طی سی چهل سال اخیر افزایش چندانی نداشته است. به خصوص در مناطق و استانهای شمالی تغییری نکرده. شدت بارشها هم نمی‌تواند علت اصلی باشد، چون به خصوص در شمال کشور سابق بر این هم بارشهای سنگین چند روزه فراوان داشته‌ایم، ولی تا همین دو دهه پیش سیل قابل توجهی در شمال جاری نمی‌شده، یعنی وجود انبوه جنگلها و بقای زمین و خاک زنده و جذب کننده آب مانع جمع شدن و به جریان افتادن سیلاب می‌شده است. اما حالا، بدبختانه در اثر نابودی جنگلها، فرسوده شدن خاکها و دامنه‌های کوهستانی، زمین سفت و بدون گیاه را درست و به مقدار کافی جذب نمی‌کند، جنگل هم که نیست که ضرب بارش را بگیرد و حجم آن را تقسیم کند بقیه در صفحه ۱۴

برخی مسائل مبهم محیط زیست

بقیه از صفحه ۱۳

و از سرعت آبهای جاری بکاهد، این است که به مجرد یک بارش یکی دو ساعته، سیل راه می افتد و چون خاکها نیز سست و فرسوده اند شسته می شوند و گل و لای قدرت تخریبی سیلاب را شدت می دهد و علاوه بر خرابی، گل و لای به همه جا رسوب می کند و بستر آبرها و رودخانه ها پر می شود. کاهش ظرفیت رودخانه ها، دریاچه ها و پشت سدها، موجب بالا آمدن سریع آب این محلها به هنگام بارندگی و بروز طغیان و جاری شدن سیل می گردد. اینهم یک علت فنی دیگر ازدیاد سیل است.

سؤال: یعنی این وضع هر سال ادامه خواهد داشت؟

جواب: سال به سال در پی از پارسال. هر سال بدتر و وخیم تر خواهد شد، تا این که دور باطلی که در بالا به حلقه های علت آن اشاره کردم گسسته شود. یعنی رژیم و حکومتی سر کار بیاید که در این زمینه ها، جهت احیاء و نگهداری و بهبود وضع جنگلها، خاک رودخانه سرمایه گذاری کند و از علم و دانش و کارشناسان موجود در کشور به نحو احسن بهره بگیرد. همه این بحرانهای گوناگون زیست محیطی در نهایت به عامل سیاسی وصل هستند و به سیاستگذاریهای کلان و الگوی توسعه در سطح ملی مربوط می شوند.

سؤال: پدیده ازدیاد سیل و در عین حال کمبود آب نیز تناقض عجیبی است، نه؟

جواب: خیر، در اصل حاوی تناقضی نیست، به هم خوردن تعادلهای اکولوژیک محیط این نابسامانی و مخاطرات را به وجود آورده. و گرنه به خوبی می شود با طرح ریزیهای علمی مربوطه و سرمایه گذاری و تدارک فنی، سیلابها را مهار و تبدیل به ذخایر آبیاری و حتا مبارزه با گسترش بیابان و خشکی نمود. طرحهای کم خرج و مناسب برای مهار سیل نیز وجود دارد. منتها به تصمیم گیریهای علمی، رسیدگیهای به موقع و تدارک و سرمایه گذاری سازنده نیاز است. ما باید این حقیقت را درک کنیم که آب و خاک و گیاه، اگر در تعادل و پیوند طبیعی و مناسب قرار داشته باشند، به طور متقابل حافظ همدیگر و متعادل نعمات و متعادل کننده محیط زندگی موجودات زنده اند، اما اگر تعادلها درونی آنها به هم بخورد، آنها با این سرعت و شدتی که در این دهه اخیر در شمال و غرب ایران اتفاق افتاده، آن گاه حیات بشر و دیگر موجودات زنده دستخوش قوای قهریه طبیعت می شود. البته، اگر به موقع و با سرمایه و طرح و کار علمی وارد شویم، مجدداً می توان همان نیروهای مخرب را به تعادل جدید رساند و مایه سبزی و خرمی و نعمت و آسایش کرد. باید دانست که طبیعت می تواند بدون تعادل اکولوژیک و بدون ما به کار و بار خود ادامه دهد. این بشر و جامعه بشری است که به پیوندهای متعادل و حیات بخش میان اجزای اصلی طبیعت احتیاج دارد. به عبارت دیگر خرج کردن دائمی از کیسه طبیعت، بدون تاوان نیست. برای بازسازی و غنای آن هم باید مایه گذاشت و گرنه بر شاخ نشسته و از بن می پریم. □

ساختن جهانی عاری از ستم و ظلم است. روز نزدیکی کارگران و دگر اقدار جامعه و تبادل تجربیات مبارزاتی شان، روز اطلاع از شرایط و موقعیت کاری، دستمزد، مزایا و... کارگران در اقصی نقاط دنیا و تلاش یکپارچه در براندازی ظلم و ستم در پهنه گیتی، اول ماه زنده باد صلح، دموکراسی و سوسیالیسم زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران جهان

* - متن این سخنرانی قرار بود در شماره قبل نبرد خلق چاپ شود که متأسفانه جا افتاده بود. با پژوهش متن سخنرانی رفیق حسن طلایی در این شماره به چاپ می رسد.

- چند ماه پیش در پی انفجاری در تونل شماره ۹ معدن ذغال سنگ لوشان، ۱۵۰ کارگر زحمتکش جان خود را از دست دادند و زیر خروارها خاک مدفون شدند. از دید کارشناسان، وسایل بی حفاظ، وسایل نامناسب، تهویه نامطلوب و عدم مهارت و تخصص کافی دلایل این حادثه عنوان شد.

- طی پژوهشی که در استان مرکزی از کارگران حادثه دیده به عمل آمده مشخص گردیده که ۴۸/۷ درصد آنان آموزش فنی ایمنی ندیده اند. در صورتی که فصل چهارم قانون کار که شامل ۲۲ ماده می باشد، اختصاص به حفاظت فنی و بهداشتی کار و محیط کار دارد.

- در پی اعتراضات گسترده کارگران صنایع ذوب آهن اصفهان، رژیم هفت هزار تن از آنان را اخراج نموده و اقدام به دستگیری و زندانی نمودن تعداد کثیری از کارگران کرد.

ماههای گذشته این اعتصابات و حرکتیهای اعتراضی در کارخانه های بافندگی سیمین و تجارت در اصفهان - گروه صنعتی قطعات فولاد کرج - بافندگی بهشهر، قند پیرانشهر، چیت سازی مازندران، نانویان تهران، کارگران بخش چاپ روزنامه کیهان و دیگر مراکز کارگری به طور گسترده جریان داشته و در حالی که رژیم با توسل به سرکوب شدید و دستگیری و شکنجه و زندانی کردن و به کارگیری نیروهای وابسته خود تلاش می نماید تا در صفوف کارگران شکاف ایجاد کند، آنان همچنان به مبارزات برحق خود ادامه داده و لحظه ای از پای نخواهند نشست.

آنچه که عنوان شد تنها گوشه یی از مبارزات کارگران و زحمتکشان کشور ما در راه دستیابی به حقوق مسلم و برحق خودشان بود. تلاش و مبارزات دیگر اقدار جامعه ایران برای دستیابی به حقوق دموکراتیک و اجتماعی خود هم چنان ادامه دارد و تظاهرات و خیزشهای مردمی در شهرها و استانهای مختلف کشور بیانگر این موضوع است. برای نمونه می توان به حرکتیهای مردم در کرمانشاه، نجف آباد اصفهان، شیراز، کرمان، تهران اشاره کرد. تمامی این جنبشها با سرکوب خونین نیروهای امنیتی و سرکوبگر رژیم مواجه شده است که منجر به کشته و زخمی شدن عده زیادی و دستگیری و زندانی تعداد کثیری از مردم شده است. رفتار وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی در قبال آنان در تعداد قلیلی از نشریات خارجی انعکاس یافته است.

آیا مگر مبارزات کارگران ایرانی چیزی جدا از مبارزه برحق انسانها جهت کسب آزادی و زندگی در شرایط انسانی است؟ پس چرا باید در قبال این چنین حماسه هایی سکوت نمود؟ آنها در حالی که ثروت ملی کشورشان صرف خرید سلاح و صدور تروریسم، کشتار و سرکوب جمعی، ... می شود، می باید در قبال درخواست پرداخت دستمزدشان گلوله ای را پذیرا باشند که از اسلحه ساخت کارخانه های غربی شلیک می شود.

رژیم جمهوری اسلامی با چپاول ثروتیهای ملی و فروش آن به نازلترین قیمت و بستن قراردادهای یک جانبه بین المللی به زیان مردم ایران و به سود شرکتیهای عظیم سرمایه داری غربی، در صدد جلب حمایت و پشتیبانی دول غربی و اروپایی بوده و در این راه از حمایت آنان تا بدانجا برخوردار است که اخیراً اجلاس نشست حقوق بشر منطقه یی آسیا و اقیانوسیه در پایتخت این جنایتکاران برگزار می شود.

این در حالی صورت می گیرد که کارگران و زحمتکشان ایرانی در راه مبارزه برای حق خویش کاملاً تنها بوده و از هیچ حمایت جدی بین المللی برخوردار نیستند. حضور ما در این جمع بدین خاطر است که از تمامی انسانهای شریف و انساندوست درخواست نمائیم تا از مبارزات مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان ایرانی در راه بدست آوردن حقوقشان حمایت نمایند و صدای اعتراض آنان را به گوش افکار عمومی جهان برسانند.

پیام ارزشمند و شریف روز اول ماه مه، روز کارگر، همبستگی و اتحاد با کارگران در سراسر جهان در راه

سخنرانی رفیق حسن طلایی در مراسم اول ماه مه در هلند*

تلاش و مبارزه در راه کسب آزادی امر مقدسی است که از درون انسانها سرچشمه می گیرد. آزادی حق طبیعی و مسلم همه انسانهایی است که در یک مجموعه ملی و در نهایت در جهان به زندگی مشغولند. حق استفاده از تمام مواهب طبیعی برای همه یکسان و به یک اندازه است. در این جهان، قلدردان چپاولگران و توطئه گران حقوق دیگران، دست به اسارت عده زیادی زده و در غارت و چپاول اموال عمومی از یکدیگر گوی سبقت می گیرند. در این عرصه آنان که از همه بیشتر چپاول می شوند، انسانهایی هستند که به عنوان کارگر تنها نیروی کار خود را در بازار عرضه می کنند.

آنها شبانه روز به سخت ترین کارها مشغولند و از حداقل امکانات زیستی نیز بی بهره. تلاش آنان برای بهبود شرایط و بدست آوردن ابتدایی ترین حقوق در بعضی از کشورها از جمله کشور ما ایران در جریان است. آمار اعتصابات، تحصن، تظاهرات خیابانی کارگران در سال گذشته نشانگر اوج گیری هرچه بیشتر مبارزات کارگران ایرانی در راستای حقوق پایمال شده خود و دیگر اقدار اجتماع است. مبارزه در شرایط دیکتاتوری افسارگسیخته نظام ارتجاعی و واپس گرا که کوچکترین صحبت از حقوق اجتماعی را با گلوله، زندان، شکنجه و اعتدال پاسخ می دهد، امر ساده یی نیست. در شرایطی که بحران اقتصادی در ایران آنچنان حاد است که حدود هشتاد درصد مردم در زیر خط فقر زندگی می کنند، اکثر آنان با دو شیفت کار در شبانه روز، از تامین حداقل خورد و خوراک خانواده خویش ناتوانند. از این فاجعه بارتتر وضعیت زنان کارگر در ایران می باشد. در حالی که جنگ ضد مردمی ایران و عراق برای ایران بیش از یک میلیون کشته داشته و خانواده های زیادی مردان خود را به عنوان سرپرست خانواده از دست داده اند، آنها از هیچ گونه کمک دولتی برخوردار نبوده بلکه خود می بایستی به تامین معاش خود بپردازند. زنانی که برای سیر کردن شکم کودکان خود مجبور به انجام سخت ترین کار در غیر انسانی ترین شرایط با کمترین دستمزد می باشند. انسانهایی که در عین بی گناهی در کوره آدم سوزی آخوندهای غارتگر به جان دادن مشغولند.

آنچه در سال گذشته در ایران گذشت نمایانگر فریاد یکپارچه کارگران ایرانی در مقابل چنین ظلم و ستم و چپاولگری افسارگسیخته و بی حد و حصری است که مورد بی توجهی و بی مهری خیلی از سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر قرار گرفته است. تنها ذکر نام ایران در لیست سیاه سازمان بین المللی کار وابسته به ملل متحد، اقدامی بسیار کوچک است که هیچ مسأله ای از کارگران ایرانی را حل نمی کند.

تعطیلی کارخانه کفش ملی و اخراج بیش از ۲۰ هزار نفر کارگر (یعنی سرپرست ۲۰ هزار خانواده) تنها به دلیل درخواست همان حداقل دستمزد به تعویق افتاده آنها بود. اعتراض جمعی آنان در این مورد با تعطیلی کارخانه و اخراج دسته جمعی آنان پاسخ داده شد. از سرنوشت چهار تن از این کارگران پس از دستگیری آنها هیچگونه اطلاعی در دست نمی باشد. اکبر حیاتی ۴۰ ساله، غلامحسین عباسی کاشی ۴۷ ساله، فریده حسینی ۳۵ ساله، حیدرآقا بزرگ ۲۹ ساله.

در ماه فوریه سال گذشته هزاران کارگر شرکت نفت ایران در اعتراض به تعویق افتادن دستمزدشان و غیر انسانی بودن شرایط کار دست به تحصن و اعتراضهای جمعی زدند که در انتها منجر به تظاهرات خیابانی آنها در مقابل ساختمان شرکت نفت در تهران شد. رژیم پاسخ این درخواست طبیعی و مسلم کارگران را با سرکوب شدید داد و عده زیادی از آنان را اخراج، دستگیر و زندانی نمود.

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :
NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 157 22A June . 1998

NABARD
B.P. 20
91350 Grigny
Cedex / FRANCE

NABARD
Postbus 593
6700 AN Wageningen
HOLLAND

NABARD
P.O Box 10400
London N7 7HX
ENGLAND

NABARD
Postfach 102001
50460 Koln
GERMANY

NABARD
P.O Box , 3801
Chantilly, VA
20151 U.S.A

NABARD
Casella Postale 307
65100 Pescara
ITALIA

E.Mail:
nabard@club-internet.fr
nabard@hotmail.com

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

در روی شبکه اینترنت

http:// www.fadaian.org

معرفی کتاب —

تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامع که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:
- از کجا می آیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم
قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه. ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.
برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

عقب نشینی از طرح جداسازی بیمارستانها

روزنامه ابرار نوشت: رئیس کمیسیون بهداری و بهزیستی مجلس در گفتگویی با این روزنامه اظهار داشته که طرح انطباق امور اداری و حتی مؤسسات پزشکی با موازین شرع بازنگری و مورد اصلاحات قرار خواهد گرفت.

رادیو فرانسه ۳/خرداد/۷۷

جایزه نخل طلایی کن

رادیو بی بی سی (فارسی) ۴ خرداد ۷۷: جایزه نخل طلایی با اهمیت ترین جایزه جشنواره سینمایی کن به فیلم «ابدیت و یک روز» به کارگردانی تیواندولوپولوس از یونان تعلق گرفت. جایزه ویژه هیأت داوران نصیب فیلم بحث انگیز «زندگی زیباست» از ایتالیا شد که فیلمی است کمدی و ماجراجویی است که در یکی از اردوگاههای آلمان نازی می گذرد. این فیلم به شدت مورد انتقاد برخی منتقدان که می گویند قتل عامهای دوران نازی موضوعی نامناسب برای یک فیلم کمدیست، قرار گرفت.

نشست زنان آسیای مرکزی و قفقاز در تاشکند

نشست نمایندگان زنان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که هدف از آن بررسی مسائل زنان این کشورها پس از فروپاشی اتحاد شوروی است، صبح روز سه شنبه در تاشکند پایتخت ازبکستان گشایش یافت. خانم دلبر غلام اووا معاون نخست وزیر و رئیس کمیته دولتی زنان ازبکستان در این نشست گفت، گردهمایی زنان منطقه، توجه خود را بیشتر به بررسی نقش زنان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در امور مختلف جامعه معطوف خواهد داشت. مسائلی چون بیکاری و تضییع حقوق اجتماعی از مسائل محوری خواهد بود که در نشست زنان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در تاشکند مورد بررسی قرار می گیرد. این نشست سه روزه خواهد بود و در آن نمایندگان سازمانهای زنان ترکیه نیز حضور دارند. سال ۱۹۹۸ در ازبکستان سال خانواده خوانده شده و برپایی نشست زنان آسیای مرکزی و قفقاز از جمله آیینهایی است که به مناسبت این نامگذاری ترتیب یافته است.
ایرنا ۲۶ خرداد ۱۳۷۷

شماره ۱۲ سینمای آزاد منتشر شد



در شماره ۱۲ سینمای آزاد، مطالبی از رضا علامه زاده، عباس سماکار، سیروس ملکوتی، مصاحبه با مارچلو ماسترویانی و... چاپ شده است.

ارس

در شبکه جهانی اینترنت

http://members.tripod.com/~ARAZ/index-1.html

نبرد خلق را مطالعه کنید.

از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.

گفتگو و تبادل نظر زنده با دیگران

منتشر شد

گفتگوهای زندان



گفتگوهای زندان، فصل نامه ویژه سرکوب، اختناق و زندان منتشر شد. برای دریافت این فصل نامه با آدرس زیر تماس بگیرید.

Dialog
Postamt 1
Post Lagernd
04109 Leipzig / Germany

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :
Address :

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه
آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا
تک شماره ۷ فرانک فرانسه

حساب بانکی سازمان

نام بانک : SOCIETE GENERAL
آدرس بانک : BOULOGNE - S - SEIN
FRANCE
کد گیشه 03760
شماره حساب : 00050097851
نام صاحب حساب : Mme. Talat R.T

شهادت فدایی تیرماه

در برابر تندر می ایستد
خانه را روشن می کند
و می میرند



فدایی شهید، رفیق احمد باختری

رفقا: محمدکاظم غبرایی - بهمن راست خدیو - محمدعلی خسروی اردبیلی - نسترن آل آقا - گلرخ شهزاد مهدوی - نادعلی پورنغمه - حمیدرضا هزارخانی - مارتیک قازاریان - نزهت السادات روحی آهنگران - محمود عظیمی بلوریان - یدالله زارع کاریزی - اسماعیل نریمسا - حمیدرضا (امیر) قصاب آزاد - مسعود فرزانه - علی رضا العاسی - حمید اشرف - یوسف قانع خشکه بیجار - غلامرضا لایق مهرسان - حمیدرضا یثربی - فاطمه حسینی - محمدحسین حقنواز - طاهره خرم - عسگر حسینی ابرده - محمد مهدی فوقانی - غلامعلی خراط پور - علی اکبر وزیری - مهدی (بهزاد) مسیحا - حمید آریان - بهزاد امیری دوان - افسر السادات حسینی - نادره احمدشاهی - سیمین توکلی - علی خصوصی - کاظم سلاخی - احمد خرم آبادی - علی اکبر حق بیان - عبدالله سعیدی بیدختی - حجت محسنی کبیر - غلامرضا جلالی - خسرومانی - شفیع رضائی - علی اکبر حیدریان - سینا کارگر، احمد باختری طی سالهای ۴۹ تاکنون در مبارزه مسلحانه با مزدوران امپریالیسم و ارتجاع و یا در زندانهای دژخیمان سستگر شاه و خمینی به شهادت رسیدند.

س: PPK برای حضور خودش در منطقه کردستان ایران نیازمند این هست که از اعتمادی بین احزاب کرد برخوردار باشد. در صورتی که بپذیریم که این حمله توسط PPK صورت گرفته، آیا این اعتماد از بین نمی رود و حضور PPK در ایران هم بسیار دشوارتر نمی شود!

حسین یزدانپناه: PPK در میان نیروهای کردستان از اعتبار برخوردار نیست و رابطه PPK با اکثر نیروهای سیاسی منطقه روابط خوبی نیست. بعد از این حمله، نارضایتی بسیار وسیعی در میان نیروهای سیاسی کردستان در کردستان عراق، در کردستان ترکیه، در کردستان سوریه و در کردستان ایران ایجاد شده، علاوه بر این، مردم مناطق پیرانشهر، نرده، مهاباد، بوکان و شهرهای این منطقه، به انواع وسیله اعتراض خودشان را نسبت به این عمل تبهکارانه PPK ابراز داشتند. در کردستان عراق روزنامه های احزاب، رادیوهائون موضع گرفتند و PPK را مورد انتقاد شدید قرار دادند.

جایزه شاهزاده خانم

در اسپانیا جایزه موسوم به شاهزاده خانم (استویا) امروز به هفت زن که اقداماتی در راه بهبود موقعیت زنان در جهان انجام دادند، تعلق یافت. از جمله فتانه اسحاق گیلانی از افغانستان به کسب این جایزه نایل آمد. او در یک اردوگاه پناهندگی افغانی در پاکستان زندگی می کند و مسئول شورای زنان افغانستان است. این جایزه مبلغی معادل سی و سه هزار دلار می باشد. رادیو فرانسه، ۱۹ خرداد ۷۷

کشتار پیشمرگان کرد ایرانی توسط PKK در پیرانشهر

اتحاد انقلابیون خلق کردستان طی اطلاعیه هایی اعلام نمود که در اولین ساعات بامداد روز ۱۱ خرداد نیروهای حزب کارگران کردستان ترکیه PPK واحدهایی از پیشمرگان اتحاد انقلابیون خلق کردستان ایران را در منطقه پیرانشهر مورد حمله قرار داده و در نتیجه تعدادی از پیشمرگان کرد ایرانی در این حمله جنایتکارانه به شهادت رسیدند. روز دهم خرداد نیز نیروهای حزب کارگران کردستان، ۲ تن از پیشمرگان اتحاد انقلابیون خلق کردستان را دستگیر و سپس به شهادت می رسانند.

اسامی پیشمرگان شهید عبارتند از: کاک محمد نادری (عضو کمیته مرکزی اتحاد انقلابیون خلق کردستان)، کاک ایوب اصلانی، کاک عزت شکورلا، کاک لقمان رسولی، کاک بایزید ایران دوست، کاک اسد کریم، کاک احمد بژانیا، کاک احمد سعیدی و کاک اسماعیل امینی.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن اقدام حزب کارگران کردستان، شهادت پیشمرگان کردستان ایران را به خانواده و دوستان آنان تسلیت می گوید.

رادیو فرانسه روز ۱۸/۱۸ خرداد/۷۷ مصاحبه ای با دبیرکل اتحاد انقلابیون خلق کردستان در رابطه با این جنایت بزرگ انجام داد که متن کامل آن به قرار زیر است: براساس اطلاعیه سازمان اتحاد انقلابیون خلق کردستان ایران، هفت تن از پیشمرگان این سازمان در حمله نیروهای PPK کشته و دو تن نیز به دست آنان اعدام شدند. حسین یزدانپناه خود در باره چگونگی وقوع این درگیری توضیح می دهد:

روز یازدهم خرداد، نیروهای زیادی از افراد مسلح حزب کارگران کردستان ترکیه PPK در منطقه یی از پیرانشهر که محل فعالیت های نیروهای پیشمرگ ما هستند، رفقای ما را مورد حمله قرار دادند. در نتیجه این حمله، یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمانمون به اسم محمد نادری و ۸ تن از همراهانش به شهادت رسیدند.

س: نفرات حزب کارگران کردستان ترکیه در پیرانشهر نیز حضور دارند؟

حسین یزدانپناه: دقیقاً نیروهای حزب دموکرات کردستان ترکیه در داخل کردستان ایران با موافقت رژیم جمهوری اسلامی حضور دارند، و هم اکنون پایگاههای وسیعی در این نقاط برقرار کرده اند. س: علت حمله آنها به نیروهای شما چه می تواند باشد؟

حسین یزدانپناه: ما تاکنون هیچگونه مشکل خاصی با PPK نداشتیم، نه در لحظه یی که مورد حمله قرار گرفتیم و نه قبل از آن. به نظر ما این حمله که اولین حمله PPK علیه جنبش مردم کردستان ایران است، در توافق قبلی با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی صورت گرفته و نتیجه تقارب سیاسی سالهای اخیر PPK با جمهوری اسلامی ایران است.

س: جمهوری اسلامی ایران همواره حضور نیروهای PPK را در خاک خودش تکذیب کرده، چگونه ممکن است به نیروهای PPK اجازه داده بشود چنین حمله یی را بکنند و به این ترتیب وجود آنها در ایران می شود گفت به نوعی به اثبات برسد؟

حسین یزدانپناه: وجود نیروهای PPK در ایران قابل انکار نیست. همچنان که عرض کردم همین حالا در تمامی نقاط مرزی ایران و عراق، ایران و ترکیه، نیروهای PPK حضور دارند و جمهوری اسلامی ایران نیروهای PPK را برای اهداف مشخص خودش به کار می اندازد.

عملیات واحدهای نظامی مجاهدین خلق در تهران

سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۷۷

- ۱- عملیات مجاهد شهید هادی همایون، انفجار دادستانی انقلاب اسلامی: ساعت ۲ بعد از ظهر
- ۲- عملیات مجاهد شهید وحید شکر پور: خمپاره باران ستاد مشترک سپاه پاسداران: ساعت ۸/۵ بعد از ظهر
- ۳- عملیات مجاهد شهید فرشته اسفندیاری: خمپاره باران سازمان صنایع دفاع، ساعت ۹/۵ بعد از ظهر

روز سه شنبه ۱۲ خرداد امسال، ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور، طی سه اطلاعیه جداگانه خبر رشته عملیات نظامی علیه مراکز سرکوب رژیم آخوندی را اعلام کرد. ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور اعلام نموده که این عملیات «در آستانه ۳۰ خرداد، سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی، روز شهدا و زندانیان سیاسی و سالروز تاسیس ارتش آزادیبخش ملی» صورت گرفته که طی این سه رشته عملیات، «دهها تن از دژخیمان و شکنجه گران و مسئولان اعدام و تیرباران رشیدترین فرزندان مردم ایران کشته و زخمی شدند».

در اطلاعیه مربوط به عملیات درهم کوبیدن ستاد مشترک سپاه پاسداران آمده است که «این تهاجم قهرمانانه انقلابی، در پاسخ به شهادت مجاهدان خلق، وحید شکر پور، احمدرضا ابراهیمی، خلیل سلطان مرادی و ناصر عظیمی، که در آبان سال گذشته در منطقه مهران هدف حمله اکیپهای مشترک اطلاعات و پاسداران اعزامی از تهران قرار گرفته بودند، صورت گرفت». در مورد خمپاره باران سازمان صنایع دفاع گفته شده «این عملیات قهرمانانه در پاسخ به پرتاب سه گلوله خمپاره ۳۲۰ میلیتری توسط تروریستهای صادراتی وزارت اطلاعات رژیم آخوندی به دفتر مرکزی مجاهدین در بغداد (دی ماه ۷۶) صورت گرفت».

عملیات واحدهای نظامی مجاهدین خلق، به طور وسیع در رسانه های گروهی جهان انعکاس یافت و صدها خبر و گزارش از این عملیات در سراسر جهان انتشار یافت.

قتل یک امام جمعه

بنا به گفته خبرنگاری رسمی ایرانی، یک روحانی سنی مسلمان روز یکشنبه در جنوب شرقی ایران به قتل رسید. به گفته ایرانی مولوی امام بخش نارویی، امام جماعت یک مسجد اهل سنت در «میان - کنفی» شهری در نزدیکی زابل واقع در جنوب شرقی ایران نزدیک مرز با افغانستان است. خبرنگاری فرانسه ۱۱ خرداد ۷۷

اعتصاب دانشجویی

رادیو اسرائیل ۱۳/۱۳ خرداد/۷۷: روزنامه همشهری امروز نوشت: بیش از ۴۰۰۰ نفر از دانشجویان بورسیه یک دانشگاه اصفهان، در اعتراض به نبود امکانات رفاهی و آموزشی از دیروز اعتصاب کرده اند.

اعدام زندانیان سیاسی

کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید در اطلاعیه ای به تاریخ ۱۳ خرداد، خبر از محکومیت به اعدام ۳ زندانی سیاسی به نامهای علیرضا کرمانی، نادر جعفری و عزیرالله خیری را می دهد، و ضمن محکوم کردن حکم اعدام این سه زندانی سیاسی، از همگان و از نهادهای مدافع حقوق بشر می خواهد، برای جلوگیری از اجرای این احکام، به یک اعتراض گسترده دست زنند. رادیو فرانسه ۱۳/۱۳ خرداد ۷۷